

پیش

در راه نوسازی و وحدت جنبش کمونیستی

بولتن مباحثات و اتحاد طیف اقلیت فدایی شماره ۱ مهر ۱۳۷۴

هدف از انتشار بولتن

محدودی منتشر شده‌اند و یا در موقعیتی منتشر شده‌اند که با توجه به فضای حاکم بر جنبش و سازمانهای سیاسی انعکاس کافی نداشته و یا تداوم پیدا نکرده‌اند و بتدریج به بایگانی سپرده شده‌اند، تصمیم گرفته شد تا در هر شماره بولتن صفحاتی را به درج اینگونه اسناد و مقالات - که بیشک در غنای مباحثات به ما یاری خواهند رساند - اختصاص دهیم. از همه رفقا انتظار داریم در این رابطه اگر اسناد، مقالات، و یا بحث جدیدی را در اختیار دارند و فکر می‌کنند می‌تواند در روشنایی بخشیدن به زوایای تاریک تاریخ جنبش کمونیستی و چپ ایران و از جمله سازمان و به غنای بحث‌ها و انسجام و وحدت جنبش کمونیستی یاری رساند، این مقالات و اسناد را برای بولتن ارسال کنند. از رفقای که مقالاتشان در بولتن درج می‌شود، در صورتیکه بنا به دلایلی در گذشته ناقص و یا ناتمام مانده، تقاضا می‌کنیم ادامه آنرا برای درج در شماره‌های بعدی ارسال دارند. مقالاتی که نام و امضا و تاریخ داشته باشند، عیناً در زیر آنها قید خواهد شد.

وحدت نظری گرایش انتقادی و کمونیستی مشخص و اختلافات تصریح شود. ما با انتشار این بولتنها مباحث نظری آنرا در معرض داوری عموم فعالین جنبش کمونیستی و همه رفقای سازمان قرار داده و امیدواریم با مداخله خلاق و فعال همه رفقا، این مباحثات از دامنه و عمق بیشتری برخوردار گردند.

توضیح:

از آنجاییکه گرایش مارکستی و انتقادی و رادیکال درون چپ گرایشی نیست که امروز و فی‌البداهه توسط عده‌ای اختراع شده باشد و پیشگامان این گرایش در موقعیت‌های مختلف اینجا و آنجا در جهت نقد انحرافات و ضعف‌های گذشته و پالایش جنبش کمونیستی به سهم خود کوشش کرده‌اند، و از آنجاییکه تاکنون اسناد، مقالات و مباحث زیادی در رابطه با بحران و مسایل جنبش کمونیستی (بویژه سازمان «اقلیت») از طرف رفقای دیگر به رشته تحریر درآمده و نظر به اینکه این اسناد بعضاً منتشر نشده و یا در سطح

آخرین نشست بخشی از نیروهای سازمان («اقلیت»)، انتشار بولتن مباحثات ایدئولوژیک را به منظور قرار گرفتن بخش وسیعتری از نیروهای سازمان و جنبش کمونیستی در جریان فعالیت‌ها، مباحثات و نقطه‌نظرات تاکنونی این طیف، نظم بخشیدن به مبارزه ایدئولوژیک و گسترش مباحثات جدید، جهت تقویت همگرایی نظری را در دستور قرار داد.

بولتنهای منتشره مواضع ما در محورهای اساسی انقلاب ایران، همچون نقد گذشته در تمامی وجوه فعالیت آن، ساخت اقتصادی-اجتماعی ایران، مسایل مربوط به انقلاب سوسیالیستی، انترناسیونالیسم پرولتری، آلترناتیو آینده، امر اتحادهای طبقاتی، استراتژی، تاکتیک، مسایل سازماندهی در داخل و سبک کار، برنامه و اساسنامه و سایر مسایل مربوط به جنبش کمونیستی را به بحث خواهد گذاشت تا چارچوبهای

<p>• بررسی مسایل جنبش کمونیستی</p> <p>• برگزیده مبانی دیدگاهی سیاسی برنامه‌ای «شورای کار»</p> <p>• ما، اتحاد چپ کارگری ایران، محافل و گروه‌های باقیمانده از «اقلیت» و سایر جریان‌ها و منفردین کمونیست</p>	<p>در این شماره</p> <p>• بسوی آینده</p> <p>• پیرامون سبک‌کار و مسایل اساسنامه‌ای</p> <p>• کدام نیروی اجتماعی را می‌خواهیم سازماندهی کنیم؟</p> <p>• سازماندهی برای اشاعه ایدئولوژی سوسیالیستی</p>
---	--

پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر ایران

به سوی آینده

مدت زمان نسبتاً طولانی‌ای از آغاز تلاشی جدی برای فائق آمدن بر تشتت و پراکندگی در جنبش کمونیستی سپری می‌شود. طی این مدت تلاش شده است تا مباحث پیرامون مسایل و معضلات جنبش کمونیستی از فضای راکد محافل روشنفکری و از محدوده فرقه‌های بسته رها شده و بدور از اغراض شخصی و فرصت‌طلبی‌های رایج به فضایی دموکراتیک، توده‌ای، رفیقانه و مسؤولانه قدم بگذارد.

طی این مدت زمان، در کنار برگزاری جلسات تبادل نظر بین فعالین جنبش (با وجود مشکلات عدیده) نزدیک به ده سمینار وسیع به همراه سایر نیروهای جنبش برگزار شده است. گذشته از آن در طیف اقلیت نیز - که گرایش مارکسیستی و انتقادی درون آن یکی از پیش‌برندگان اصلی سمینارها در جهت نقد گذشته و وحدت جنبش کمونیستی و چپ ایران بوده است - تبادل نظرات زیادی بعمل آمده و نشست‌های متعددی برگزار شده و نشست‌های دیگری هم در تدارک است. در لحظه فعلی هرچند که عمدتاً بدلیل مشکلات تکنیکی و مالی برگزاری وسیعتر این نشستها با مشکلات زیادی مواجه شده و کار نسبتاً تکندی پیش می‌رود، معینا منش انقلابی و شیوه آشکارگویی و علینیت مباحثات - که بر محور فعالیت نظری جریان انتقادی مارکسیستی چپ در درون نیروهای طیف اقلیت و چه در سطح جنبش حاکم بوده است - توانسته فضای مسموم گذشته را تا حدود تواناییهای خود تغییر داده، صف‌بندی‌های کاذب ناشی از اختلافات فرقه‌ای و انشعابات مکانیکی را زیر علامت سؤال ببرد و با پایه‌ریزی سبک‌کار و روش نوینی از مباحثات، شرایط اولیه برخورد آزاد عقاید و نظرات را فراهم آورد. تا مبارزین راه آزادی و سوسیالیسم در فضایی نوین - از طریق تبادل نظر و نقد علمی گذشته - در کنار هم، عمل شکست‌ها و پیروزیهای جنبش را مورد بررسی قرار دهند و (با درس‌گیری از گذشته و تحلیل شرایط حاضر) راه اتحاد و پیروزی را هموار سازند.

رواج این سبک‌کار و روش - در همین حدود که پیش‌رفته و دارد به یک سنت در جنبش تبدیل می‌شود - برای ما و همه کسانی که خود را جزو گرایش مارکسیستی و انتقادی و انقلابی جنبش‌کارگری و کمونیستی می‌دانند و خواهان دگرگونی اساسی در تمامی عرصه‌های فعالیت تا کنونی هستند، یک پیروزی برگشت‌ناپذیر محسوب می‌شود.

واقعاً هم شرط هر انتقاد علمی و اصولی آنست که از همان گام نخست عملی شود. یعنی اگر قرار است انتقادی واقعاً آگاهانه و علمی باشد، باید در هر حرکتی که صورت می‌گیرد، لاف‌چینی جهت‌گیری برای عملی کردنش را در تفکر، اعمال، رفتار، سبک‌کار و روش مبارزه مشاهده کرد. فقط آنگاه می‌توان مدعی شد که انسان بطور آگاهانه اقدام به تغییر خود و محیط خود کرده است. این نقد انقلابی و رادیکال هم ضرورتی است که با واقعیات فعلی جامعه ایران - جامعه چپ ایران و کارگران و کمونیستهای ایران - انطباق دارد و برای گذر از وضعیت فعلی و برای پیروزی بر نیروی اهریمنی ارتجاع و ارتجاع طبقاتی و برای به کف آوردن آزادی، ایجاد این تحول بیش از پیش ضرورت یافته است.

علی‌الخصوص ما کمونیستها و چپ‌هایی که مدت‌هاست از شرایط عینی مبارزه در داخل تقریباً بدوریم و در نهایت پراکندگی بسر می‌بریم و انحرافات، ضعفها، تشتت‌ها و شکستها را تجربه کرده‌ایم، اگر چنانچه نتوانیم تلاش‌هایمان را با ضرورت‌های تاریخی جامعه خود انطباق دهیم - هر اسمی هم که روی خود بگذاریم - لاجرم تکرار اشتباهات، خطاها و دچار شدن به انحرافات بیشتر وجود داشته و شکستهای باز هم بیشتری در انتظارمان خواهد بود.

البته تردیدی نیست که به همراه واقعیات تحولات اجتماعی، کمونیسم واقعی و انقلابیگری واقعی هم شکل خواهد گرفت. این از توان حداقل بخشی از چپ خارج است که جلسوی این روند تاریخی را بگیرد. ولی اگر این بخش از چپ ایران نخواهد به سدی در مقابل این روند تبدیل شود و مهمتر از آن اگر بخواهد خود جزو پیشگامان این نهضت فکری و تغییر و تحول بشود، ناگزیر باید بپذیرد که دیگر با طرز تفکر، روش، سبک‌کار و با ابزارها و سنت‌های غلط گذشته - که بر غالب فعالیت‌های ما حاکم بوده است - نمی‌توان در نوک پیکان تحولات انقلابی قرار گرفت و بسوی انقلاب آزادی و سوسیالیسم گام برداشت.

این حرف اول ماست. هم برای آندسته از رفقا و دوستانی که از تشکیل این مباحثات و پیگیری این تلاشها انتظار دارند تا با ارائه پلتفرمی و در نهایت با وصل کردن مکانیکی محافل و افراد و عناصر بهم دیگر به نتیجه دلخواه خود برسند و هم با آن دسته از رفقای که فکر می‌کنند تنها با سازماندهی ارگانه‌ای انتخاب «کمیته مرکزی» و تداوم انتشار نشریه

باشد محکوم به تکرار آن است». این در مورد کمونیستها و «جنبش چپ» نیز صادق است.

ما کمونیستها، با از سر گذراندن تجربیات پیروزیها و شکست‌های بی‌شمار،

- مادامیکه روشن نکرده‌ایم چرا جنبش‌های انقلابی، دموکراتیک و جنبش طبقه کارگر برای سوسیالیسم - علی‌رغم قیامهای متعدد در ایران - به پیروزی نرسیده‌اند،

- مادامیکه روشن نکرده‌ایم چرا مبارزات و قیامهای طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش مردم که در مواردی به سقوط دیکتاتورهای انجامیده‌اند، با شکست مواجه شده و استبداد و دیکتاتوری دیگری را به روی کار آورده‌اند.

- مادامیکه علل شکست کشورهای سوسیالیستی و سلطه بیش از نیم‌قرن آموزشهای غیرمارکسیستی بر جنبش کمونیستی و کارگری ایران را ریشه‌یابی نکرده‌ایم،

- مادامیکه علل اصلی پراکندگی و ایضا شکست تلاشهای وحدت‌طلبانه را نمی‌دانیم،

- وقتی که به علل و عوامل تجزیه و تلاشی سازمان خود به دهها گروه و محفل دارای نظرات مختلف واقف نیستیم،
- وقتی از علل انشعابات مکانیکی، انشقاقات و انفعالات و ریشه تفکراتی که وقایعی نظیر ۶ بهمن را بوجود آورده‌اند، آگاه نیستیم،

- وقتی از علل ضعف و ناتوانی در ایجاد و حفظ و گسترش رابطه با جنبش کارگری و توده‌های مردم غافلیم،

- وقتی از انحرافات و ناتوانی‌های خود در بکارگیری نیروهای انقلابی و مترقی جنبش و یا از علل ضعف و ناتوانی در سازماندهی، تبلیغ و ترویج و پیشبرد مبارزات صنفی و سیاسی در گذشته تحلیلی نداریم،

- وقتی از سبک‌کار و مناسبات درونی و زندگی حزبی که مملو از اشتباهات و انحرافات بوده و علل عمده بی‌اعتمادی‌های امروز است، ارزیابی و نقدی نداریم،

حقیقتاً هرگونه تلاشی برای وحدت جنبش کمونیستی و دگرگونگی در وضعیت فعلی با شکست مواجه خواهد شد. در این رابطه حتی توافق حول محکم‌ترین و صریح‌ترین اصول برنامه‌ای و اساسنامه‌ای نیز ره به جایی نخواهد برد.

بنابراین مسأله اصلی که در این پیکار بزرگ باید روی آن انگشت گذاشت، مسأله‌ای که هم امکان وحدت و نوسازی و هم پیوند ما و جنبش کارگری و توده‌ای در داخل را تأمین و

«کار» و غیره توانسته‌ایم به بحران جنبش کمونیستی علی‌العموم و بحران سازمان علی‌الخصوص پاسخ داده و فعالیت کمونیستی را پایه‌ریزی کنیم. در حالیکه این یک برداشت نادرست از فعالیت‌های نظری و عملی‌ای است که تاکنون توسط گرایش ما صورت گرفته است. و گرنه نیازی به اینهمه صرف انرژی و فعالیت عملی و نظری نداشت. در تمام طول این پروسه برای ما هر لحظه امکانات مادی و معنوی اعلام فرقه‌های نظیر فرقه‌های دیگر که از «سازمان» و «حزب» فقط نامش را یدک می‌کشند، از هر تلاش دیگری آسانتر و فراهم‌تر بوده است. بویژه زمانیکه روند منطقی مباحثات میان دویخس از طیف اقلیت (کمیتة اجرایی و شورایی‌عالی) با سد و ممانع تفکرات کهنه و گرایشات انفرادمنشانه و فرقه‌ای مواجه شد - روند وحدتی که اگر بر مجرای صحیحی هدایت می‌شد، می‌توانست، از طریق نقد همه‌جانبه گذشته در تمامی ابعاد آن، به بسیج و نوسازی نیروی خود که نیروی عمده ولی پراکنده جنبش را تشکیل می‌دهد، دست یابد و از این طریق هم به وحدت نیروی جنبش کمونیستی و نوسازی آن و هم به کوتاهی عمر ارتجاع مذهبی و طبقاتی حاکم بر جامعه خدمت می‌کرد - برای خیلی‌ها که از روند مبارزه گرایشات مارکسیستی و انتقادی درون سازمان در کلیتش اطلاع داشتند، این تصور پیش آمد که زمان از هر وقت دیگری برای ایجاد فرقه‌های علاوه بر فرقه‌های موجود برای این گرایش فراهم است. اما ما به مرزبندی و مبارزات با این طرز تفکرات ادامه دادیم. با در نظر گرفتن دهها تلاش مکانیکی و شکست خورده برای «وحدت جنبش کمونیستی»، «تحلیل بحران» و با در نظر گرفتن تحولات عمیقی که در سطح بین‌المللی طی این سالها رخ داد و با در نظر گرفتن مجموعه ضعفها و انحرافات و اشکالاتی که باعث شد تا خیلی از سازمانهای جنبش کمونیستی روند تجزیه و تلاشی خود را طی کنند و قادر به انجام وظایف خود در قبال جنبش کارگری نباشند - به این نتیجه رسیدیم که باید دست به ریشه برد و بجای توسل به پراگماتیسم، رفرمیسم و یا دامن زدن به پاسیویسم، از طریق نقد ریشه‌ای گذشته و تأکید بر مارکسیسم و جنبش کارگری می‌توان - و باید - به راه‌حلهای اصولی دست یافت. طبیعتاً در این عرصه قدم اول برخورد انتقادی و علمی با انحرافات گذشته جایگاه ویژه‌ای را بخود اختصاص می‌داد. می‌گویند «هر ملتی که تاریخ خود را نداند و از آن درس نگرفته

جدی از جوانب منفی و بکلی منفی پراتیک تاکتونی و نقد و طرد آن مارکسیسم غیرمارکسی و آن کمونیسم خامی است که بیش از چندین دهه به اعمال و تفکرات «چپ» ایران حاکم بوده است.

تنها از این راه است که می‌توان به پاکبازی یک کمونیسم فعال و پویا در میان کارگران و روشنفکران امیدوار بود. بویژه اینکه این گرایش کمونیستی - با توجه به زمینه‌های عینی و ذهنی - هرچند که گرایشی است نامنسجم، اما چه در درون محافل و تشکلات موجود و چه در میان خیل وسیع فعالین جنبش کمونیستی در داخل و خارج گرایش غالب را تشکیل می‌دهد. لذا دامن زدن به این نهضت فکری بر اساس نقد و طرد انحرافات گذشته از دامن جنبش کمونیستی و تأمین شرایط عملی و نظری وحدت جنبش کمونیستی از وظایفی است که راه ما را هم برای وحدت نظری و هم برای شرکت عملی در مبارزات جاری هموار می‌سازد.

در این رابطه نوسازی و وحدت آن بخش از نیروهای اقلیت نیز که خود را درون این گرایش می‌دانند و یا خود را به آن نزدیک می‌دانند طبیعتاً در اولویت وظایف ما قرار می‌گیرد. واقعیت این است که سازمان چریکهای فدایی خلق ایران «اقلیت» بمثابة بخشی از جنبش فدایی در پراکندگی کامل بسر می‌برد. نیروهای آن که زمانی در داخل و خارج بزرگترین نیروی چپ انقلابی را تشکیل میدادند، هنوز هم - علی‌رغم پراکندگی این سازمان - نیروی فعال این جنبش را تشکیل میدهند.

وجود گروهها و محافل کوچکی نظیر «کمیته اجزایی» و یا «فعالین سازمان چریکهای فدایی...» و... که جریانها بظاهر متشکل این طیف را تشکیل می‌دهند، تغییری در این واقعیت نمی‌دهد که نیروهای وسیع و اصلی سازمان که از میان توده‌ها برخاسته‌اند و در میان توده‌ها هستند، در همه سطوح کارگری و روشنفکری از لحاظ سازمانی در پراکندگی مطلق بسر می‌برند و این گروهها و صدها گروه و محفل ریز و درشت دیگر تنها محافل بسیار کوچکی از افراد و عناصر وابسته به این طیف را تشکیل می‌دهند که تحت شرایط محیط و مناسبات خود با انتشار نشریه و یا صدور اطلاعیه‌هایی به حیات خود تداوم می‌بخشند. بدیهی است که این تداوم حیات - حتی در همین اشکال محفلی خود نیز - با عناصر روش و تفکر گذشته که خود موجب و موجب

تضمین خواهد کرد، عبارت است از پیوستن به آن تلاش و کوشش و جوششی است که باید همچنان درجهت نقد انحرافات و اشکالات گذشته جنبش کارگری و کمونیستی تداوم یابد. این تلاشهای نوین بمثابة نمود عینی‌ای از سبک کار و متد گرایش مارکسیستی و انقلابی و انتقادی است که از درون دوره‌های بحرانی زاده می‌شود. در این رابطه بارها تأکید کرده‌ایم که روش ما بحث آشکار و علنی حول تمام حیات جنبش کمونیستی از طریق تأکید و تکیه بر مارکسیسم و در امتزاج با جنبش کارگری و کسست قطعی با فلسفه، ایدئولوژی و سبک کاری که دهها سال است بر کرده جنبش کمونیستی و چپ ایران سنگینی می‌کند، است. این امر یعنی بدور ریختن آن مارکسیسم غیرمارکسی و کمونیسم خامی که بین طبقه کارگر ایران و سوسیالیسم علمی فاصله انداخته بود و مانع پیوند تفکر کمونیستی با جنبش طبقه کارگر و تلفیق سوسیالیسم علمی با این جنبش بود.

طبیعی است که این روش و سبک کار که طی این مدت پراکندگی - علی‌رغم ضعفهای بسیار - بی‌وقفه دنبال شد، یک پدیده ابتدا به ساکن نبوده که به یکباره ظهور کرده باشد، بلکه محصول علل و زمینه‌های تاریخی و عینی و ذهنی‌ای بوده که از یکطرف تجمعات مکانیکی و تفکرات التقاطی را با بحران مواجه کرده و از هم می‌پاشاند؛ و از طرف دیگر به ظهور مارکسیسم زنده و پویا کمک می‌کند. و چشم‌انداز نقد اشتباهات گذشته و وحدت و انسجام جنبش کمونیستی را فراهم‌تر می‌سازد.

ارزیابی ما این بوده و هست که در پی تحولات سالهای اخیر یک کمونیسم واقعی در همه جا در حال جوانه زدن است. نهضت فکری‌ای که مارکسیسم و جنبش کارگری را مبدأ فعالیت خود می‌داند. این نهضت فکری نه تنها در فرد فرد کمونیستها و یا در درون گروهها و تجمعات سیاسی، بلکه در سطحی بسیار وسیعتر بمثابة یک جریان انتقادی چشم‌انداز رشد وسیعتری یافته است.

این بازگشت به اصل و ریشه ناگزیر به یک تحول فکری در میان چپ انقلابی ایران در داخل و خارج کشور - بویژه در میان جریانها و افرادی که خود را سوسیالیست و کمونیست می‌دانند - دامن زده و این فکر تقویت را تقویت کرده که تنها راه خروج از بحران فکری و سیاسی و پراکندگی سازمانی عبارت است از رجوع به مارکسیسم بمثابة علم و نه شریعت جامد و اتکا به جنبش کارگری از طریق یک انتقاد

در این راه قدرت و اتکاء به نفس ما از زمینه‌های تاریخی و طبقاتی بیشتری برخوردار است. از موقعیت تاریخی، حیات ما مبارزه با رژیم‌های ارتجاعی، موقعیت و شرایط انشعاب ما از جناح راست «اکثریت»، حضور عملی‌مان در مبارزات کارگران و زحمتکشان ناشی می‌شود که در تلفیق با سوسیالیسم علمی، آموزشهای مارکس، انگلس، لنین و سایر رهبران جنبش کمونیستی مبارزات و تلاش ما را در راه نوسازی و وحدت جنبش کمونیستی و در راه سوسیالیسم و کمونیسم به سوی آینده‌ای پر بار سوق خواهد داد.

این امید به آینده زمانی با واقع‌بینی مارکسیستی و انقلابی توأم خواهد شد که از هم‌اکنون در حد توان خود چه در عرصه برنامه و استراتژی و تاکتیکها، چه در عرصه سازماندهی و تبلیغ و ترویج، چه در مناسبات تشکیلاتی و چه در امور سازماندهی مبارزات صنفی و سیاسی و مسلحانه و غیرمسلحانه با اتکاء به تجربیات فردی و جمعی خود تمام عناصر انحرافات و ضعف‌ها را - حتی در محدوده حوزه‌های کوچکتر فعالیت خودمان در زمان و مکان معین - پیدا کنیم. به تأثیر لحظه به لحظه لطمات و تعلیمات غلط را در حوزه فعالیت خود بیان کنیم، پیشنهادات خود را برای اصلاح آن مورد یا موارد در اختیار دیگران قرار دهیم. روشن است که در این زمینه مطالعه مارکسیسم و آثار بنیانگذاران سوسیالیسم علمی و تئوری و تجربه جنبش بمبائیه ابزار و شمع روشنائی بخش راهمان نیازی به تأکید ندارد.

یدی

۲۳ سپتامبر ۱۹۹۵

پراکندگی و شکست‌ها بوده، در میان نیروهای جنبش کمونیستی و کارگری و نیز در میان طیف وسیع نیروهای اقلیت رسالتی باقی نمی‌گذارد.

لذا نوسازی و سازمانیابی این نیروهای وسیع از طریق نقد رادیکال گذشته - بموازات و در راستای نوسازی جنبش کمونیستی و وارد شدن آن به عرصه مبارزات طبقه کارگر پاسخ خود را می‌طلبد. نیرویی که بر اساس شرایط تاریخی و شکل‌گیری آن و روندی که از سر گذرانده، خود با عناصر نقد و اصلاح در باورهای گذشته و با جبر این نقد پیوندی ناگسستنی یافته است. دریافت این ضرورت اولین نطفه‌های نزدیکی فکری ما را تشکیل می‌دهد. نزدیکی فکری‌ای که از محدوده ما و رفقای ما فراتر می‌رود و قدم به قدم چه در پهنه جنبش کمونیستی و کارگری ایران و چه در عرصه جهانی متحدان و همفکران واقعی خود را می‌یابد.

بنابراین ما بعنوان بخشی از نیروهای جنبش چپ انقلابی و کمونیستی ایران که بواسطه شرایط تاریخی و حضورمان در جامعه نسبت به سایر نیروهای این جنبش هم دارای ارتباط نزدیک با طبقه کارگر و توده‌های مردم - چه در داخل و چه در خارج - بودیم و چه در مبارزات بیرونی و چه در عرصه مناسبات و زندگی حزبی پراتیک سنگینی را از سر گذرانده‌ایم و تجربه انحرافات، اشکالات و شکست‌ها و پیروزی‌های بیشتری را سپری کرده‌ایم، طبیعتاً امید به واقع‌بینی بیشتر و تحلیل علمی‌تر از انحرافات و شکست‌های گذشته و نیز راهجویی برای پیروزی در آینده ما را بیشتر خواهد کرد.

بقیه از صفحه ۸

کدام نیروی اجتماعی را می‌خواهیم سازماندهی کنیم؟

که بواسطه وجود شرایط نابسامان سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی پانزده سال حاکمیت جمهوری اسلامی به خارج پناه آورده، را سازمان دهیم. یا در نظر داریم آن نیرویی را که علی‌رغم این شرایط در ایران مانده است و برای تغییر آن درگیر یک مبارزه روزمره است. سازماندهی کنیم. شرایط مبارزه سیاسی در ایران هرچقدر هم مشکل باشد، غیرممکن نیست. نه رژیم‌های دیکتاتوری در شیلی، پرو، ترکیه، مصر، اردن، پاکستان، مکزیک، آفریقای جنوبی، فیلیپین و... کمتر از جمهوری اسلامی خون مخالفین و دگراندیشان را به زمین ریخته‌اند و نه جنایات جمهوری اسلامی توانسته است جلوی بروز مخالفت‌ها و سازماندهی حرکت‌های توده‌ای را بگیرد. خونریز و جنایتکار خواندن رژیم نباید برای اپوزیسیون انقلابی بهانه‌ای شود که بخواهد با توسل به آن ضعف عملکردش در رابطه با رژیم را توجیه کند. لازم است مشخص کنیم هدفمان سازماندهی کدام نیروی اجتماعی است و پس از مشخص کردن هدف یا اهداف سازماندهی، راههایی را برای ایجاد رابطه و سازماندهی هموار کنیم. این وظیفه‌ای است که در مقابل ما به عنوان یک نیروی اجتماعی طرفدار طبقه کارگر قرار دارد.

بابک

۱ اکتبر ۱۹۹۵

کدام نیروی اجتماعی را می‌خواهیم سازماندهی کنیم؟

هدفم از طرح این سؤالات بطور مشخص اینست که چگونه می‌توان با درسگیری از این تجربیات بار دیگر به نزدیک کردن این نیروها اقدام کرد، بدون اینکه نتیجه اینکار پراکندگی دوباره و فاصله گرفتن نیروهایی از هم باشد. برای پاسخ به این سؤال شاید لازم باشد جنبه‌ها و زوایای مختلف مسایلی که باید در این پروسه به آنها برخورد شود، روشن شود.

نباید این واقعیت را نادیده گرفت که بعضی از نیروهای این طیف در طول سالهای پراکندگی پراکتیکی را از خود بجای گذاشته‌اند که نه تنها از سوی هیچ نیروی کمونیستی قابل دفاع نیست، بلکه یادآوری و اشاره به این پراکتیک هم باعث آبروریزی برای نیروهای کمونیست بطور اعم و نیروهای طیف اقلیت بطور اخص است. اگر از فاجعه چهار بهمن و بوروکراتیسم و آنارشیزمی که به آن منجر شد بگذریم، می‌توان به *کاتکست‌بازیهایی* «کمیته‌خارج» هم، به عنوان یک نمونه دیگر از این پراکتیک نامطلوب، اشاره کرد. از یکسو این واقعیت وجود دارد که بدون برخورد و نقد کمونیستی اینگونه پراکتیک‌ها، حتی اگر هم بتوان بر فرض محال این نیروها را دور هم جمع کرد و وحدتی را به نمایش گذاشت، این وحدت باری را از دوش جنبش برنخواهد داشت، و از تنوی دیگر بدون نقد این برخوردها و عملکردها و دست‌یابی به مناسباتی که به این پراکتیک «نه» بگوید، این خطر وجود دارد که بار دیگر اینگونه فجایع تکرار شوند و زمانی که نیروهای جنبش باید تمام هم و غمشان را متوجه سازماندهی جنبش طبقاتی کارگران کنند، هضم خصلتهای خرده‌بورژوازیی کادرهای تشکیلاتی به بزرگترین معضل جنبش تبدیل شود. بنابراین، به نظر من، یکی از مسایلی که در مباحثات مربوط به نقد گذشته و احتمالاً وحدت نیروهای این طیف باید مورد بررسی قرار گیرد، مربوط به مناسبات تشکیلاتی و سبک‌کار است تا در سایه این نقد

^۱ یکی از دلایل به نتیجه نرسیدن وحدت بین کمیته اجرایی و شورای عالی، به دید من، همین سعی در عدم برخورد و نقد کمونیستی از عواملی که چهار بهمن را بوجود آوردند، بود. این ناکامی رفا در ایجاد «وحدت» مورنظرشان نشان داد که بدون برخورد به سبک کار تشکیلاتیشان هر اقدامی برای ایجاد وحدت بی‌نتیجه است.

^۲ اگر نگاهی به وحدت رفقای سازمان فدایی و آن رفقایی که خود را شورای عالی می‌دانستند، بیندازیم روشن می‌شود که مراد چیست.

سالهاست که جنبش چپ ایران بطور اعم و نیروهای طیف اقلیت بطور اخص در پراکندگی بسر می‌برند. بموازات این پراکندگی، سالهاست که تلاشهای مختلفی برای نزدیک کردن این نیروها به هم و تقویت صفوف کمونیستها و بازسازی تشکیلاتهای درهم‌پاشیده صورت می‌گیرد.

اگر بخواهیم به تلاشهایی که در رابطه با نزدیکی طیف اقلیت - بویژه بعد از فاجعه ۴ بهمن ۱۳۶۴ - صورت گرفته اشاره کنیم، می‌توان از تصویب طرح نیروهای وحدت در کنگره دوم سچفخا در سال ۱۳۶۶ - کنگره شورای عالی - و یا تعیین نیروهای وحدت حزبی در کنفرانس سچفخا (اقلیت) تقریباً بطور همزمان، و بعد از آن تشکیل کمیسیون وحدت بین این دو نیرو و «تدقیق مفاد اختلاف و اشتراک برنامه‌ای» و انتشار چهار بولتن بین نیروهای فوق و هسته اقلیت و یا ارائه شروط ۵ ماده‌ای رفقای کمیته اجرایی برای تعیین نیروهای وحدت حزبی به موازات شکل‌گیری سمینارهای وسیع برای «فائق آمدن بر بحران جنبش کمونیستی ایران» اشاره کرد. این تلاشها و هر تلاش صادقانه دیگری که برای نزدیک کردن نیروهای طیف اقلیت انجام شد، جرعه‌ای از امید را در دل نیروهای پراکنده این طیف روشن کرد.

در طی این تلاشها، رفقای زیادی از زوایای مختلف به دلایل زهم پاشی «اقلیت» اشاره کردند و مباحثی هم در مقوله بچه باید کرد امروز جنبش ما» ارائه شد. در ارکانیزه‌ترین شکل آن «برنامه مصوبی» هم از طرف کمیسیون وحدت بین کمیته مرکزی سچفخا و کمیته اجرایی سچفخا (اقلیت) تنظیم شد که قرار شد به کنگره وحدت موعود این دو «سازمان» ارائه شود.

بحث من بهیچوجه برخورد به نظرات ارائه شده و قلم زنی له یا علیه هیچکدام از آنها نیست. بلکه مایلم برای سؤالی که با مراجعه به این تاریخ در ذهنم نقش می‌بندد، پاسخی بیابم. سؤال اینست که نتیجه این تلاشها چه شد؟ چرا این تلاشها بجای آنکه به نزدیکی بین این نیروها - و در شکل ایده‌آل آن به وحدت آنها - بینجامد، باعث اختلافات و فاصله بیشتر شد؟

^۱ این نیروها چه در «سازمانهای» مختلف جمع شده باشند و از این «سازمانها» بریده باشند، از نظر من پراکنده هستند.

^۲ شاید من احسانات خودم را به همه نیروهای این طیف تممیم داده باشم، ولی گمان بر این است که اگر نه همه اما اکثر رفا به دید مثبت به این اقدامات نگاه می‌کردند.

بتوانیم مناسبات مطلوب در یک تشکیلات کمونیستی را مشخص کنیم.

دومین مسأله‌ای که به نظر من برخورد به آن شایسته است، مربوط به اینست که از وحدت نیروهای طیف اقلیت چه نتیجه‌ای می‌خواهیم بگیریم. اگر مسأله گردآوری نیروهای پیشروی جنبش است که با تکیه به آن بتوان در پیشبرد مبارزات طبقه کارگر ایران نقش فعالتری ایفا کرد، این سؤال نیز باید جواب داده شود که چرا از میان نیروهای پیشروی جنبش فقط نیروهای طیف اقلیت را باید گرد آورد. این مسأله‌ای است که در نشست فوری به پاسخ مانده است.

نظر من، بعنوان یکی از شرکت کنندگان در آن نشست، اینست که بجای محدود کردن نیروهای نشست به نیروهای طیف اقلیت باید طیف وسیعتری از نیروهای جنبش کمونیستی ایران را در این مباحثات شرکت داد. بنابراین فکر می‌کنم صحیحتر این باشد که در نشست بعدی، میانی دعوت از سایر نیروهای جنبش کمونیستی را برای شرکت در نشست تعیین کنیم. تا کنون برای ایجاد زمینه‌های نزدیکی در سطح جنبش کمونیستی اقدامات مختلفی انجام گرفته و مجموعه‌ای از پیشنهادات که می‌تواند میانی این دعوت قرار بگیرد، به جنبش ارائه شده است. منظور اینکه میانی‌ای را می‌توان مشخص کرد که پذیرش آنها شرط لازم شرکت در مباحثات نظری این طیف - که طیف رادیکال نیروهای جنبش کمونیستی و چپ ایران را تشکیل می‌دهد - باشد. به این معنی که نیروهایی که این میانی را می‌پذیرند - اعم از اینکه سابقه همکاری با «اقلیت» را داشته‌اند یا نه - بتوانند در مباحثات آن شرکت کنند و در ارائه جمع‌بندی از سبک‌کار رایج در جنبش و ضعفهایی که در زمینه تئوری وجود داشته است، دخیل شوند. با این تدبیر ما می‌توانیم ارزیابی و نقدمان را نسبت به گذشته سازمان فدایی و اقلیت در عرصه وسیعتری انجام داده و با این بحث همه‌جانبه به جمع‌بندی‌مان از تجربیات گذشته و ارزیابیمان از تاریخ جنبش چپ رادیکال ایران غنی بخشیم.

مسأله دیگری که به نظر من از اهمیت فوق‌العاده‌ای هم برخوردار است، مسأله سازماندهی آن نیروی اجتماعی‌ای است که ما خود را وابسته به آن احساس می‌کنیم. این جنبه از فعالیت عملی نیروهای کمونیست، علی‌رغم اهمیت آن، بشکلی در حاشیه فعالیت‌های دیگر قرار گرفته است. واقعیت اینست که نیروهای پیشروی که در ایران ضربه نخورده‌اند،

توانسته‌اند روابط خود را با یکدیگر، بطور محافل - هرچند پراکنده - حفظ کنند و حتی برخی از این محافل تلاشهایی را هم برای ایجاد ارتباط با خارج انجام داده‌اند. اما - همانطور که اشاره شد - این تلاشها پاسخی از سوی نیروهای خارج از کشور دریافت نکردند. چنین بنظر می‌رسد که اقامت نسبتاً طولانی مدت چپ در خارج کشور انگیزه پرداختن به مسایل این رفقا و پاسخگویی به نیازهای آنان - چه در جنبه پاسخگویی به نیازهای عملی جنبش در داخل و چه در زمینه ایجاد کانالهای ارتباطی دوجانبه - را کاملاً تضعیف کرده است. برخورد به مسایل جنبش داخل کشور حالت یک امر حاشیه‌ای در فعالیتهای عادی تشکیلاتها را پیدا کرده است. بحث‌های داغ آنچنانی بر سر کوچکترین مسأله تشکیلاتی برای بسیاری رفقا بسیار جذابتر و گیراتر از بحث و تلاش برای ارائه راه‌حلهای ایجاد تماس با داخل شده است. تأکید یکجانبه روی مسایلی که در عرصه فعالیت و زندگی روزمره خود - در خارج کشور - با آن روبرو هستیم، برای بسیاری از رفقا به اصلی‌ترین مسأله تبدیل شده است. از سوی دیگر بخش عمده آن دسته از رفقای که فعالیت تشکیلاتی ندارند و بصورت فردی فعالیت می‌کنند، هم با یک حالت نوستالژیک در گذشته «پرافتخار خود» غرق هستند و یا حداکثر تا حد فعالیتهای فرهنگی کشش دارند و مسایل اجتماعی را تا حد مسایلی که در عرصه خارج کشور خود را بروز می‌دهند، مورد توجه دارند. هرچند همه رفقا در بحثهایی که ارائه می‌دهند اذعان دارند که انقلاب از خارج کشور غیرممکن است و در مرزبندی‌های سیاسی خود هم تأکید بر تحول انقلابی جامعه ایران را پیش‌شرط و معیاری برای نزدیکی یا عدم نزدیکی به جریان‌ات سیاسی و اجتماعی دیگر می‌شمارند، اما در عرصه عمل فعالیتی که در ارتباط با داخل باشد، یا اصلاً وجود ندارد و یا اگر هم وجود داشته باشد، آنچنان محدود است که به چشم نمی‌آید.

برای آنکه منظورم را از این انتقاد دقیقتر بیان کرده باشم تا سوءتفاهمی پیش نیاید، لازم می‌دانم تأکید کنم که من به هیچوجه منکر فعالیت در محل کار و زیست نیستم، و ابتدا هم معتقد نیستم که نیروهای کمونیستی که به خاطر شرایط نامساعد برای فعالیت در ایران ناچار به ترک محیط طبیعی کار و زندگی‌شان شده‌اند، باید در خارج کشور زانوی غم به بغل بگیرند و تا آماده شدن شرایط فعالیت در ایران مانند تارکه‌دنیاها زندگی کنند. نه به هیچ وجه منظورم اینها

رابطه عابد و معبود، چوپان و گله، رهبر و هوادار و تلاش برای حفظ چنین مناسباتی با توسل به اهرمهای بوروکراتیک، تهدید و توییح و... با هر انگیزه‌ای که انجام شود، در خدمت ارتجاع و مناسبات مذهبی قرار دارد. کمونیستها موضوعند شدیداً با این مناسبات مبارزه کنند. در این رابطه نقدهایی توسط رفقای هسته اقلیت و فعالین سچفخا درباره مناسبات تشکیلاتی و چگونگی ایجاد مناسبات شورایی در درون تشکیلاتها انجام گرفته است که می‌توانند مبنای برخورد نشست نیروهای طیف اقلیت به مسأله مناسبات تشکیلاتی و سبک کار قرار گیرند.

• مسأله دیگر آنچیزیست که جای آن در سایر نقدها خالی است و من سعی کردم در بالا باب این بحث را باز کنم. باید در نظر داشت که پرسه «وحدت»، «اتحاد»، «ایجاد هماهنگی» و یا «همگرایی» نیروهای جنبش کمونیستی اگر با جهت‌گیری کارگری همزمان نشود، هرگز به نتیجه نخواهد رسید. ایجاد جهت‌گیری کارگری هم به آن شکلی که آقای منصور حکمت و سایر اعضای کادر رهبری «حزب کمونیست کارگری ایران» برای آن می‌کوشند، - یعنی به این شکل که در تبلیغاتشان به دنبال هر صفتی یک «کارگری» اضافه کنند ممکن نیست. تلاش برای ایجاد ارتباط با مجافل

پیشروی کارگری در ایران و سازماندهی فعالیتهای خارج کشور در راستای پاسخگویی به نیازهای آنان یکی از راههای ایجاد این جهت‌گیری است که به عقل من می‌رسد. هرچند ممکن است راههای دیگری هم وجود داشته باشد - که وجود دارد - و می‌توان با مشورت جمعی آنها را هم مشخص کرد و با انتخاب بهترین راه، تلاش جدی‌ای را برای ایجاد ارتباط با داخل آغاز کرد. به دید من به این جنبه از فعالیتهای باید توجه بیشتری مبذول شود و در مباحثات، تصمیم - گیریها و برنامه‌ریزیهای آتی بشکل جدی‌تری به آن برخورد شود.

با این جمع‌بندی بحثم را اینچنین تمام می‌کنم که تلاش ما برای سازماندهی باید در چارچوب و با توجه به این هدف انجام شود که کدام نیروی اجتماعی را می‌خواهیم سازماندهی کنیم. آیا در نظر داریم، آن نیروی اجتماعی‌ای

نیست! بلکه تنها می‌خواهم تأکید کنم که تعیین آینده جنبش چپ و تأثیری که کمونیستها در تغییر شرایط به نفع طبقه کارگر می‌توانند داشته باشند، بسته به میزان نیرویی است که در این زمینه گذاشته می‌شود و متأسفانه این جنبه از فعالیتهای در دستور کار تشکیلاتهای موجود - و یا تشکیلاتهایی که با جمع جبری اینها بوجود بیایند - قرار ندارد.

با این طرح قضیه پیردازیم به مسأله‌ای که بحثم را با آن شروع کردم. گفتم که می‌خواهم بررسی کنم که دلایل به نتیجه نرسیدن تلاشهای وحدت‌طلبانه در صفوف جنبش کمونیستی و طیف اقلیت بطور اخص چیست، تا بتوان در سازماندهی مجدد این تلاش، از تکرار مجدد ناکامی‌های گذشته جلوگیری کرد. با توجه به آنچه که در بالا توضیح دادم، می‌توانم پاسخ را به اینصورت فورموله کنم که:

• در جنبه‌های برنامه‌ای و نگرشی تلاشهای وحدت‌طلبانه گذشته نارسایی وجود داشت. در بررسی این نارسایی‌ها تا کنون قلم بسیار رفته است و من برای جلوگیری از طولانی شدن بحث به استدلال در باره آنها نمی‌پردازم. محتوای این نقدها بطور عمومی نقد پوپولیسم در عرصه برنامه‌ای سچفخا، چه در رابطه با جنبش طبقاتی در ایران و چه در رابطه با نگرش بین‌المللی سچفخا نسبت به نیروهای پیشبرنده انقلاب جهانی می‌باشد. کیست از این انحرافات و سپردن تعلق خاطر به طبقه کارگر لازمه تدوین یک برنامه انقلابی است.

• سبک کار، روابط و مناسبات تشکیلاتی نیز بطور کلی با آنچه که معیار و هدف مبارزه کمونیست‌هاست، در تناقض بود؛ کمونیست کسیست که با وقوف به این امر که سرمایه‌داری پیشرفته‌ترین نوع استثمار انسان از انسان است، به مبارزه با آن برمی‌خیزد. شخصی که در نفع سرمایه‌داری به شیوه‌های بدوی استثمار متوسل شود، بیش از هر چیز مرتجع باید خوانده شود. ایجاد

^۵ برای آندسته از رفقا که خواهان مراجعه به این مقالات و مطالعه آنها هستند

این مقالات زیر بطور نمونه پیشنهاد می‌کنم: در نقد متدولوژی مکانیکی در برخورد به صحنه‌ی طبقاتی: «مروری بر متدولوژی مارکسیستی و نقد روایت رفیق توکل از آن» به پیش در راه وحدت ۳، آریبیهشت ۱۳۶۹. در نقد سبک کار و انحرافات مربوط به آن: «آهمن رندی در آسمان بی‌ابر نبود» همان نشریه، همان شماره. در نقد برنامه: «بیرامون برنامه» به پیش در راه وحدت ۴، مرداد ۱۳۶۹. در نقد برنامه: بوتن شماره ۸، هسته اقلیت «گرایش به راست در تقابل با نهیلیسم».

^۶ در این رابطه می‌توان مطالعه نقدی را که رفقای شورای عالی در نشریه کار شماره ۹-۲۰ به نام «بیرامون مبانی کار در خارج کشور» تنظیم کردند توصیه کرد

پیرامون سبک کار و مسایل اساسنامه‌ای

نقد و اصلاح سبک کار، گام مهمی در راستای نوسازی و

اتحاد اصولی

تاریخ فعالیت جنبش کمونیستی ایران مملو از ضعفها، انحرافات و اشکالات سبک کاری و سازمانی بوده است. از جمله می‌توان به فقدان سبک کار و روش علمی در برخورد به زندگی حزبی، امور سازماندهی و تشکیلات مسایل اساسنامه‌ای، بویژه به عدم رعایت مستمر دموکراسی درون حزبی، سلطه خشن سانترالیسم بوروکراتیک و وجود سیستم دنباله‌روی و فرماندهی اشاره کرد. کاریست شیوه‌های ناسالم و اهرم‌های مادی و معنوی تشکیلاتی به منظور تصفیه مخالفین و ترور شخصیت آنها که همواره با شیوه‌های متقابل ناسالم محفلیستی و آنارشیزستی و ... توأم بوده از جمله موارد بیشماری است که همه فعالین جنبش کم و بیش با این شیوه‌ها آشنایی دارند. و بجز آن می‌توان ادعا کرد که در میان احزاب و سازمانهای مختلف - چه کمونیستی و چه غیر کمونیستی - در کاریست این شیوه‌ها کمتر استثنایی بر این قاعده کلی وجود داشته است. این سبک و شیوه‌های فعالیت حزبی البته تنها به زندگی درون حزبی محدود نمی‌شود، بلکه خود را در اشکال فعالیت بیرونی هم نمایان می‌کند. از جمله در نحوه تبلیغ و ترویج، در سازماندهی و کار میان طبقه کارگر، محافل روشنفکری، مدارس، دانشگاهها، در محلات، در روستاها، و میان دهقانان، در اشکال فعالیت سوسیالیستی و دموکراتیک و ... بطور کلی در همه زمینه‌های فعالیت سیاسی مهر و نشان خود را بر جای گذاشته است و به عنوان یک شیوه تفکر و عمل آثار و عواقب آن در حوزه‌های فعالیت درونی و مناسبات حزبی عیناً و مستقیماً در حوزه فعالیت بیرونی و بالعکس عملکرد و تأثیر آن در حوزه فعالیت بیرونی در تکمیل و تداوم انحرافات و خطاهای درون سازمانی تبلور می‌یافت. بنابراین به موازات تجزیه و تحلیل و بررسی انحرافات و بحرانهای حاکم بر فعالیت جنبش کمونیستی. «چپ» - بویژه در سازمان ما در سالهای گذشته - سبک کار و مسایل اساسنامه‌ای یکی دیگر از موارد بسیار با اهمیتی است که می‌باید توسط گرایش رادیکال انتقادی و مارکسیستی درون جنبش - متناسب و موازی با نقد و اصلاح در مسایل ایدئولوژیک و برنامه‌ای - به پوته نقد سپرده شود. تا به این ترتیب از تبعات و شوائب ایدئولوژیک - سیاسی انحرافات و

خطاهای گذشته بزی و راه را به سوی تبدیل شدن به یک جریال حقیقتاً مارکسیستی هموار سازد.

بحث حاضر تلاش خواهد کرد تا ضمن نقد سبک کار گذشته افق دید ما را نسبت به سبک کار و مسایل اساسنامه‌ای روشن کند.

ما در نوشته دیگری پیرامون زمینه‌های تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی این انحرافات مفضلاً توضیح داده‌ایم. در اینجا فقط به این اشاره مختصر بسنده می‌کنیم که در بررسی انتقادی روش‌ها و سبک کار گذشته با این واقعیت روبرو هستیم که انحرافات بینشی حاکم بر احزاب و جریانات چپ و کمونیستی در سالهای گذشته لکه‌های بزرگی از بینش غیرعلمی و فراطبیقاتی را بر پیشانی خود داشته است. سبک کار و اصول و موازین حزبی از نظر جنبش کمونیستی همانا در رابطه با وظایف تاریخی طبقه کارگر در راستای سوسیالیسم و کمونیسم معنی پیدا می‌کند. با درک مفهوم «آزادی طبقه کارگر بدست خودش است»، هم راستای فعالیت کمونیستها و هم اصول سازمانی و سبک کار ناظر بر آن رقم می‌خورد. بنابراین زمانی که از طبقه کارگر بمانبیه یک طبقه اجتماعی درک درستی وجود نداشته باشد و از فعالیت سوسیالیستی درکهای عموم‌خلقی وجود داشته باشد، بی‌شک در سبک کار و مسایل سازمانی و غیره و غیره نیز آثار و عوارض خود را برجای می‌گذارد.

واقعیت این است که تفکر عموم‌خلقی و - به تبع آن - فقدان برنامه و نقشه معین برای انقلاب اجتماعی از یکسو و جدایی از طبقه کارگر و ساختار عمدتاً روشنفکری - که وجه مشخصه نیروهای چپ در این دوره را تشکیل می‌داد - از سوی دیگر، دلایل مهم بروز و تداوم انحرافات سبک کاری و اساسنامه‌ای می‌باشد. به این عوامل بساید شرایط زندگی، نحوه مبارزه، فرهنگ و خودآگاهی روشنفکران جامعه‌ای را که در آن نظام سرمایه‌داری بوسیله رفهمای از بالای حاکمیت، جایگزین نظامات ماقبل سرمایه‌داری شده را اضافه کرد که خود در شکلگیری اعتراضات و اشکال مبارزات و غیره و غیره آنها مستقیماً دخیل بوده است.

بقیه در صفحه ۱۴

ما، «اتحاد چپ کارگری ایران»، محافل و گروههای باقیمانده اقلیت و منفردین کمونیست

با انتشار اولین بولتن مباحثات نظری ممکن است برای خیلی‌ها که در جریان تلاشهای نظری و عملی سالهای اخیر قرار نداشته‌اند، این سؤال مطرح شود که موقعیت این حرکت نسبت به «اتحاد چپ کارگری»، گروههای باقیمانده «اقلیت» و سایرین چیست؟

همگان می‌دانند که برگزاری سمینارهای بحث متعاقب تلاشهای شکست‌خورده‌ای صورت گرفت که توسط احزاب و سازمانها از مدتها قبل به اشکال مختلف جریان داشت. تحولات سالهای اخیر (به‌ویژه از هم‌پاشی کشورهای سوسیالیستی و طولانی شدن اقامت «چپ» در خارج) هم مزید بر علت شده بود، تا تفکرات کهنه و چارچوبهای موجود عملاً کارآیی خود را با سبک و شیوه‌های سابق - جهت پایان دادن به تشتت و پراکندگی و خروج از بحران و ... - نمایان سازند.

در این شرایط، پیش‌کشیدن برگزاری سمینارها و بحث علنی (حداقل از طرف ما) ناظر بر تحلیلی بود که از وضعیت جاری و تحولات این دوره داشتیم. یعنی ما به این نتیجه رسیدیم که تحولات اساسی در وضعیت حاضر مثل سایر نقاط جهان جز از طریق نقد رادیکال گذشته، اتکا به مارکسیسم در امتزاج با جنبش کارگری و اهداف و برنامه‌ها آن بوسیله سبک‌کاری که اختلافات را به رسمیت بشناسد، امکان‌پذیر نیست.

لذا در چنین جوی می‌بایست ضمن مخالفت اصولی با هرگونه روش پراگماتیستی و ایجاد یا اعلام فرقه‌های علاوه بر فرقه‌های دیگر، ابتدا جو حاکم بر «چپ» را (که امکان گفتگو و دیالوگ سالم و رفیقانه را از دست داده بود) می‌شکستیم؛ بحث‌های خودمان را به درون صفوف دیگر کمونیستها می‌بردیم؛ با آنها همراه می‌شدیم؛ تا با استفاده از تنوع آموخته‌ها و تجربیات مختلف، استحکام نظرات و نیز انطباق بیشتر آنها با واقعیات را امکان‌پذیر می‌ساختیم. این کار با یک تلاش و کوشش مقدماتی، با موفقیت، آغاز شد.

علی‌رغم فشار مالی، عدم امکانات، جو ناشی از تحولات در بلوک شرق و از هم‌پاشی شوروی و جو سنگین تبلیغات جناحهای راست «چپ‌نما» در سطح بین‌المللی و در سطح

جنبش چپ ایران، اما این تلاش در حد خودش، موفقیت‌آمیز بود. حرکتی که از پایین دامنه گرفت، بتدریج نیروهای بیشتری را جلب کرد که اینجا و آنجا به برگزاری سمینارها و نشستها - با کیفیت‌ها و سطوح مختلف - اقدام کردند. جو حاکم هرچند که ابتدا بسیار سنگین و پرخاشجویانه بود، ولی این امر - با توجه به پروسه‌ای که چپ ایران از سر گذرانده بود - طبیعی به نظر می‌رسید. این جو بتدریج جای خود را به بحث‌های معقولانه‌تری (حول مسایل گذشته و حال و آینده جنبش) داد. جناح‌ها و صاحبان نظرات مختلف که قبلاً بقول معروف با تیر سایه همدیگر را می‌زدند، به ارائه نظر و بحث پرداختند. فرهنگ مباحثه و نبرد استدلالها به فرهنگ عمومی حداقل بخشی از فعالین چپ (بصورت برگشت‌ناپذیری) تبدیل شد. چیزیکه در شکل‌گیری و ساختمان تشکلهای آینده (از هر نوع، دموکراتیک، فرهنگی، سوسیالیستی و...) بسیار مؤثر خواهد بود. البته در روند این مباحثات - هرچند بدلیل طولانی بودن زمان، خستگی، فقدان امکانات، نبود حرکت توده‌ای مهم در داخل و... مرتکب اشتباهات زیادی شدیم - اما با وجود این، جناح چپ کمونیست و کارگری و رادیکال در مقابل جناح‌های راست خود را بازیافت؛ و در جهت انسجام نظری و اتحاد سازمانی خود جهت‌گیری معینی را بوجود آورد. محصول این تلاشها از جمله ایجاد زمینه عینی و ذهنی شکل‌گیری «اتحاد چپ کارگری» بود که اگر چنانچه در مراحل برگزاری سمینارها دچار اشتباه نمی‌شدیم، این اتحاد هم‌اکنون مراحل بهتر، اصولی‌تر و بالاتری را طی کرده بود. همانطور که اعلام شده و همه می‌دانند، علی‌رغم پلتفرمی که این اتحاد در حد اشتراکات فعلی خود منتشر کرده است، هنوز «نه اتحاد حزبی است و نه جبهه‌ای» و برای رسیدن به مراحل بالا و انطباق با شرایط یک حزب یا جبهه راه زیادی در پیش دارد. در کنار آن، همانطور که در مقالات منتشره در بولتن و در مباحث دیگر و نوارها گفته شده، برای ما که خود را مارکسیست و متکی به جنبش کارگری میدانیم، مسأله وحدت حزبی در هر حال و هر شرایطی از اولویت برخوردار بوده و هست. بدون حداقل انسجام جنبش

آنوقت هیچ عرصه تاکتیکی و هیچ حلقه ضروری میان حال و آینده و برای این دو را به رسمیت نمی‌شناسد.

واقعیت این است که وقتی از پراکندگی سازمانی صحبت می‌کنیم، از نیروی منفرد صحبت می‌کنیم. نیروهای «اقلیت» در جنبش فدایی همچون جناح «اکثریت» آن یک نیروی اجتماعی (صدالبته با تعلقات مختلف) اما وسیعی است که چه در خارج از کشور و چه در داخل بشکل محافل، افراد و جریانات پراکنده وجود دارند. اگر قرار است از پراکندگی و نیروهای منفرد جنبش صحبت شود، ۹۰ تا ۹۵ درصد اینها نیروهای طیف اقلیت هستند که دوران تحولات نظری خود را می‌پیمایند. محافل و گروههایی نظیر کمیته اجرایی، فعالین سازمان چریکهای فدایی خلق و یا محافل با نامهای دیگری که در همین حالت بسر می‌برند، یعنی یا از طریق توسل به داده‌های گذشته تعدادی دور هم جمع شده‌اند و یا در حد اشتراکات پایین‌تری این پروسه را طی می‌کنند. به هر حال نه ما و نه جنبش کمونیستی در کلیت آن بدون تعیین تکلیف با این فعالین، کادرها و اعضای جنبش و بدون فائق آمدن به این پراکندگی، نمی‌توانیم از فراز آن گذر کرده و نوع خاصی از کمونیستهای ناشناخته که گویی تازه و به یکباره از آسمان افتاده‌اند و نه ربطی به گذشته و نه کاری به حال دارند را جلب و سازماندهی کنیم.

فی‌الحال اگر قرار است این نیروی بلقوه بر اساس جایگاه طبقاتی‌اش تجزیه شود و هر کس در جایگاه و موضع طبقاتی و اصول اعتقادی خود قرار گیرد این کار باید در یک فضای آزاد و دموکراتیک انجام پذیرد. این هم گام عملی مثبتی است در جهت ارتقاء سطح آگاهی و تشکل جنبش کمونیستی و کارگری که می‌خواهد خطاهای گذشته را تکرار نکند. همانطور که گفتیم، ما ابتدا صرفاً به این دلیل که ما همه اقلیتی هستیم از این نقطه آغاز نکردیم و نباید هم می‌کردیم. ما نمی‌خواستیم و نمی‌خواهیم احیاگر چیزی باشیم که واقعیات عینی و انعکاس مبارزه طبقاتی آنرا از هم پاشاند. ما خواهان به هم پیوستن جریان انتقادی مارکسیستی در درون تشکیلات بزرگ خود هستیم که می‌خواهد از سنت‌های غیرکارگری غیرمارکسیستی بکسلد و خطاهای خود را با چشمان باز بنگرد و نقد کند.

طی این چندین سال به چند دلیل جریان انتقادی مارکسیستی و متکی به جنبش کارگری در بین این نیروها امکان رشد بیشتری داشته است.

کمونیستی و حل معضلات تئوریک و عملی خود، نسخه صادر کردن برای دیگران دور از عقل و منطق به نظر می‌رسد. لذا بقیه راهها برای تسهیل این پروسه و در عین حال وحدت و انسجام از طریق دستیابی به سبک‌کار نوینی که اعتقاد به برخورد انتقادی به گذشته در رأس برنامه آن است، مطرح‌ند. بنابراین اگر چنانچه در اقدامات اولیه بویژه شکلگیری اتحاد چپ و بوجود آمدن جو و ظرف مناسب پیشبرد این مباحثات موفق بودیم و به سهم خود آنرا تا مراحل معینی هم پیش رانندیم، وقتی جوانه‌های در حال رشد تفکر انتقادی و کمونیسم را در میان خود در اینجا و آنجا در گروههای متشکل و غیرمتشکل جنبش می‌بینیم، که دارند سنگین و با ثانی اما ثابت‌قدم و با اصولیت از زیر آوار سنگین شکست و انحرافات گذشته سر بر می‌آورند، بویژه در میان ذیل وسیع رفقای همسنگر خودمان که از یک سنت تاریخی برخاسته‌ایم، دیگر وجود پراکندگی سازمانی که نیرو و توان ضعیف و محدود ما را برای پیشبرد اهدافمان از آنچه که هست ضعیفتر و ناتوان‌تر می‌کند و هم مبارزات مشترکمان را به هرز می‌برد، غیرقابل توجیه است. هرچند که این انسجام در مراحل اولیه خود بسیار هم محدود بوده باشد.

از این نظر وحدت حزبی و نوسازی تشکیلاتمان نه تنها مغایر موجودیت اتحاد چپ کارگری و شرکت ما در آن نیست، بلکه به روند اصولیان هم خدمت می‌کند. ما به موازات سر و سامان دادن به خودمان پروسه وحدت حزبی را با سایر جریانات درون اتحاد چپ که با آنها نزدیکی نظری بیشتری احساس می‌کنیم، باید پیش ببریم.

اما چرا در حال حاضر گرایش مارکسیستی انتقادی

و رادیکال طیف اقلیت در اولویت است؟

سؤال اینست که شما که خود از پایه‌گذاران و فعالین اتحاد چپ بوده و مدعی هستید که جریان انتقادی مارکسیستی و رادیکال یک نهضت فکری متکی به مارکسیسم و طبقه کارگر میباشد که همه‌جا حضور دارد و یا در حال جوانه‌زدن است و به طیف اقلیت محدود نمی‌شود، جداکردن طیف اقلیت از این مجموعه برایتان چه دلیلی دارد.

آری درست است. ما هم این منطق را درمی‌یابیم. اما این منطق تا وقتی از واقعیات تاریخی منتج شده است که متوجه واقعیات عمیق‌تری نشود و در سطح صوری خود باقی بماند.

ایجاب می‌کند، نه از طریق پریدن از روی مراحل. یعنی ضمن برداشتن قدمهای اولیه با تمرکز امکانات و نیرو و باید این وظیفه سنگین را هم در خارج و هم در رابطه با داخل کشور به پیش ببریم که با سایر رفقای پراکنده خود پیوند برقرار کنیم و آنها را در جریان مباحثات و نقطه نظرات خودمان قرار دهیم، نقطه نظرات آنها را منعکس کنیم. مجموعه این مباحثات را به درون محافل کارگران پیشرو و کمونیست ببریم و در سمت و سوی وحدت حزبی گام برداریم. در این عرصه - در صورتیکه موفق شویم - حداقل خدمتی که برای انسجام جنبش کمونیستی انجام می‌دهیم، این است که یک بخش از نیروهای این جنبش را که از یک زمینه تاریخی برخاسته‌اند و در فضایی متفاوت از آنچه که در گذشته بود، توانسته‌اند آزادانه به نظرات مشترکی دست یافته‌اند، متحد کنیم و گروههای جدا از هم را از حالت پراکندگی خارج سازیم. و اگر موفق شویم (و این بسیار مهم است) که آنگاه توان و انرژی و آگاهی ما در خدمت پیشبرد وظایفمان چه در عرصه مبارزه عملی و چه در جهت وحدت و انسجام جنبش کمونیستی صدچندان خواهد شد. ما از طریق نقد اصولی، بجای نمایندگی دکماتیک گذشته و یا نفی مکانیکی آن، این گذشته را به آینده وصل می‌کنیم. اینکه در گذشته چه بودیم و امروز چگونه می‌اندیشیم. بویژه در این رابطه فعالین داخل که زیر سناطور رژیم ناچار از کنار و فعالیت هستند، از ما که در خارج کشور از امکانات بیشتری برای مطالعه و بررسی تجربیات گذشته و تجارب جنبش کمونیستی کارگری در سایر کشورها برخورداریم، انتظار بیشتری دارند تا به تعهداتمان نسبت به جنبش طبقه کارگر و نسبت به همسنگران خود بهتر و بیشتر عمل کنیم. به همین دلیل است که فکر می‌کنیم از آنجاییکه وحدت جنبش کمونیستی علی‌العموم و تشکیل حزب طبقه کارگر مراحل و ملزومات خود را دارد. در این عرصه بموازات همگرایی و نزدیکی با سایر جریانات (امری که هنوز به تحقق نرسیده است) این همگرایی نظری بین رفقا و تشکیلاتهای پراکنده خودمان را به انسجام تشکیلاتی واحدی ارتقا دهیم. مسأله نام دقیقاً ناظر بر چنین پروسه‌ای است و در این رابطه معنی و مفهوم پیدا می‌کند. ما باید همزمان با تصویب رؤس برنامه‌های خود به سایر جریانات شرکت‌کننده در اتحاد چپ و یا خارج از آن اعم از منسرد و یا متشکل رجوع کنیم و پیشنهاد کنیم که تا حدی که با روند حرکت ما و نظرگاههای

اولاً این نیرو درست در شرایطی به عرصه مبارزه کشیده شد که رژیم جمهوری اسلامی حمله گسترده‌ای را به جنبش کارگری و سازمانها و نیروهای انقلابی دموکرات و آزادیخواه شروع کرده بود. هرگونه چشم‌انداز اپورتونیستی جاه و مقام فردی که موج موج نیروهای مختلف اجتماعی را بسوی فدایی رانده بود، تنها در نزدیکی به «اکثریت» و سایر جریانات سازشکار و رفرمیست که از رژیم حمایت می‌کردند، عملی بود. انشعاب اقلیت - با تمام ضعف‌های خود - نیروی پیشگام جنبش کارگری و محلات زحمتکش‌نشین را بخود جلب کرد که در نتیجه خواستهای خود عملاً و از پایه با رژیم و اقدامات آن رودررو بودند. بنابراین در ترکیب طبقاتی این نیروها، نزدیکی و امتزاج آن با جنبش کارگری و توده‌ای غیرقابل انکار است. اما وجه دیگر پراتیک نسبتاً سنگینی است که این نیرو از سر گذرانیده و نسبت به سایر جریانات از پراتیک اجتماعی‌تر و وسیع‌تری برخوردار بوده است. در نتیجه این پراتیک این نیرو با نقش انحرافات و چم و خم مسایل آشنایی بیشتری دارد. وقتی از مناسبات تشکیلاتی، از «بوروکراتیسم» از «مخفی‌سازی»، از مخفی‌کاری و غیره و غیره صحبت می‌شود، وقتی از ضرورت اتکاء به طبقه کارگر و پیوند با آن حرف می‌زنند، از آنجایی که این نیرو حضور انحرافات را در جریان عملی با گوشت و پوست خود حس کرده است، بهتر متوجه گیر و گرفت کار و نقش عملی انحرافات و خطاهای گذشته می‌شود.

علاوه بر این انشعابات و انشعاقات و جدایی‌های مکانیکی این نیرو (با وجود تمامی تأثیرات مخربی که داشته) اما بدلیل خارج شدن نیروها از چارچوبهای ازپیش تعیین‌شده، این نیروها امکان تفکر و اندیشه مستقل را باز یافته و با استقلال عمل و اندیشه بیشتری به مطالعه و بررسی گذشته و چشم‌انداز آینده پرداخته است. بنابراین جریان کمونیستی و رادیکال این نیرو قاعدتاً از زمینه عینی و ذهنی رشد و سازمانیابی بیشتری برخوردار است تا محافلی که هنوز در چنبره رفق و فتق داخلی خود درگیرند. لذا اگر در میان این نیروی عظیم بخشی از ما هم‌اکنون در نتیجه تلاشهای جمعی خود به انسجام نظری بیشتری دست یافته‌ایم، منطق حکم می‌کند که این وحدت نظری را به یک وحدت تشکیلاتی ارتقا دهیم. منتهای مراتب در حدی که خود تکامل آزادانه نظرگاهها و جریان عملی مبارزه مشترک

بودند تا منتقد ضعفها و انحرافات و کج رویهایش، قادر به هیچگونه رشدی نشدند. حتی مانع از آن هم شدند تا نقاط قدرت و دست آوردهای مثبت سازمان در خدمت ارتقای سطح آگاهی و تجربه جنبش قرار بگیرد. بحرانهای مداوم و تنش‌های درونی ناشی از رسوبات تفکرات کهنه هر بار «دسته گل» دیگری را به جنبش عرضه داشته است. به هر حال اینگونه ادعاها بعد از گذشتن ده‌بازنده سال از طرف این محافل طیف اقلیت بیشتر به شوخی شباهت دارد تا حرف جدی.

نیروی متمرکز در اقلیت محصول شرایط تاریخی خاصی بود که روند مبارزه طبقاتی آنرا به آنصورتی که بود از هم پاشاند. و در این عرصه قبل از اینکه شرایط سرکوب و خفقان و حرکت مجموعه جنبش مؤثر بوده باشد (که تا حد معینی هم بود) تفکر حاکم بر آن بود که در مراحل مختلف آنرا با بحران مواجه ساخت. گرایشات کمونیستی کارگری بدلائل مختلف قادر نشدند بموقع - برای فائق آمدن به بحران - اصلاح امور در انطباق با روند مبارزه طبقاتی در آن تحول واقعی‌ای بوجود بیاورند و از آنچه که پیش آمد اجتراز کنند. هم پیوسته‌ها و هم انشعابات اصولی را در مجرای صحیح بیندازند.

اکنون نیز به مصداق این ضرب‌المثل که «هر کسی چشم پدرش را در بیاورد به او گوز اوغلی نمی‌گویند» نمی‌شود گروهی را دور هم جمع کنیم و بشنیم با این توهم که چون اقلیت موقعی نیروی اجتماعی وسیعی بود، پس حتماً فردای حرکت توده‌ای و شکل‌گیری مجدد جنبش دوباره همان کیفیت و همان کمیت بوجود خواهد آمد و آنگاه ما را سر دست بلند خواهند کرد. این تفکرات فاقد هرگونه عنصر واقع‌بینی است. و اما محافل و جریانات شکل گرفته در درون این طیف تا جایی که در این پویش فکری با گرایش‌ها و سنت کارگری و کمونیستی سازمان همخوانی دارند، طبیعتاً باید به همکاریهای عملی و نظری در جهت وحدت حزبی دست زنند. اساساً روند دیالکتیکی این پروسه، این نزدیکی‌ها را بطریق اصولی پیش پای همه ما (فعالین، تشکلیها، افراد و عناصر سازمان) خواهد گذاشت. نمی‌توان در عین هم‌نظری و پیروی از یک سنت و داشتن منافع طبقاتی واحد از هم جدا ماند. منتها حرف ما این است که تحت هر نامی که فعالیت می‌کنیم، دیگر نمی‌خواهیم نماینده نظرات التقاطی این جنبش باشیم. نمی‌خواهیم سخنگوی طبقات دیگر شویم. نمی‌خواهیم

ما همخوانی دارند وارد پروسه همکاری نظری و عملی برای وحدت حزبی شویم. این همگرایی البته نه به مفهوم ایجاد فوری حزب است و نه وحدت کامل کمونیستی، بلکه قدمهای اولیه است که توان نظری و عملی ما را صدچندان می‌کند تا در ارتباط با رفقای داخل در جهت آماده‌سازی زمینه‌های نظری و عملی چنین ملزوماتی پیش رویم. در صورت زود بودن چنین پیشنهادی، گرایش ما می‌باید از طریق انتشار نشریه‌ای در درون اتحاد چپ و یا اختصاص صفحاتی برای مبارزه نظری به منظور همگرایی و وحدت حزبی گرایش کمونیستی در درون این اتحاد بکوشد. هم اکنون عملاً برخی از محافل گروه‌ها و جریانات متشکل این طیف یا عملاً خود جزو پیشبرندگان این پروسه هستند و یا از آن اعلام حمایت کرده‌اند. اگر در این فاصله افراد و جریانات دیگری که با نظرگاههای ما احساس نزدیکی می‌کنند، وارد این پروسه شوند، طبیعتاً نشست نمایندگان در باره همه چیز، از جمله نام، تصمیم خواهد گرفت.

پیرامون گروههای متشکل «اقلیت»

در این زمینه نباید دچار توهم شد. ما همه نیروهای جنبش کمونیستی بویژه رفقای خودمان را به این واقعیت و واقع‌بینی فرا می‌خوانیم که «اقلیت» نه گما و نه کیفا به مفهوم سابق آن وجود خارجی ندارد. چه ما خودمان این نام را بر خودمان بگذاریم و چه دیگران بر حسب رعایت حق انتخاب نام ما را به این نام صدا کنند. در این واقعیت تغییری نمی‌دهد که «اقلیت» با تمامی نقاط ضعف و قوت خودش (که ما در مقالات دیگر به آنها پرداخته‌ایم) از هم پاشیده است و به عناصر تشکیل‌دهنده خود تجزیه شده است. بعد از این از همپاشی دوباره محافلی شروع به شکل گرفتن کردند. برخی از آنها با انتشار نشریه کار و تداوم شماره‌های مسلسل آن و حتی برخی با برگزاری کنگره دوم یا تحت نامهای مختلف، خواستند این توهم و ذهنی‌گرایی خود را در سطح جنبش هم اشاعه دهند که گویا سازمانی که زمانی در داخل و خارج نیروی عظیمی داشت و در تحولات سیاسی ذینقش بود، از طریق این محفل یا آن محفل نمایندگی می‌شود. طبیعتاً تعدادی طرفدار و دفتر و دستک‌بدست هم اینجا و آنجا به حمایت از این نوع کوتاه‌فکری شکل گرفته‌اند. اما می‌بینیم که بعد از چندین سال این گروه‌ها و محافل از آنجا که نماینده گذشته این جنبش و تجر اندیشه آن

بقیه از صفحه ۴ پیرامون سبک کار و مسایل اساسنامه‌ای

جنبش چپ ایران بطور کلی و سازمان ما - بمثابه یکی از عمده‌ترین نیروهای آن - ظرف اعتراض این دوره و محصول شرایط مشخص مبارزه طبقاتی در سطح ایران و جهان بوده است. علاوه بر آن مهر و نشان یکدوره حاکمیت اپورتونیسیم و رفرمیسم را بر کرده خود حمل کرده است. مجموعه این عوامل که منجر به سازش نظرات مختلف حول محور مبارزه با دیکتاتوری فردی شاه و یا امپریالیسم شد، نمی‌توانست در نگرشش به مبارزه طبقاتی، عمل سیاسی، شکل تشکیلاتی، امور سازمانی و سبک کار و مسایل اساسنامه‌ای تأثیر عملی خود را برجای نگذارد. سبک کار کمونیستی از آسمان نازل نشده است. مفهوم تشکیلات، کار سازمانی، اصول و موازین حزبی، نحوه تبلیغ و ترویج، سازماندهی همه و همه همانا در رابطه با وظایف تاریخی طبقه کارگر و در راستای سوسیالیسم و کمونیسم معنی می‌یابد.

ساده‌تر اینکه زمانی که خلق بجای طبقه و روشنفکر جدا از مردم بجای حزب قالب زده شود و وقتی که این جدایی از طبقه کارگر و توده‌ها تئوریزه شود، روشن است که این تفکر نه تنها در نیمه‌راه مبارزه ضدامپریالیستی و ضداستبدادی متفرق خواهد شد و در مقابل طبقات دیگر خلع سلاح خواهد گردید، و سنگرهایش یکی پس از دیگری سقوط خواهد کرد، بلکه اصول تشکیلاتی، سبک کار و مسایل اساسنامه‌ای، تبلیغ و ترویج ناظر بر آن نیز با مبارزات طبقه کارگر و اهداف و برنامه آن بیگانه خواهد بود.

عمو اوغلی

۱۹۹۵/۸/۲۳

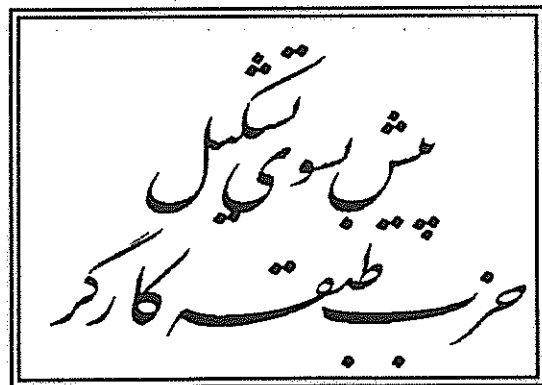
ادامه این مقاله بدلیل کمبود جا در شماره بعدی چاپ می‌گردد.

سنگ افشار و طبقات دیگر را - زیر پوشش «منافع کوتاه مدت» و یا «دراز مدت طبقه کارگر» یا «از موضع طبقه کارگر» - به سینه بزنیم. خوشبختانه طی این ده پانزده سال نمایندگان با پرنسپتر افشار غیرکارگری جامعه ما - برعکس گذشته - دارد پا می‌گیرد و پا پا گرفته است. مسایل این افشار را باید به احزاب نماینده آنها واگذار کرد. جلب این افشار به طرف مواضع طبقه کارگر، بسیج این افشار حول مسایل دموکراتیک و... که از جمله وظایف کمونیست‌هاست، در اینصورت راحتتر پیش خواهد رفت. تا اینکه با افکار و مواضع التقاطی گذشته به نیرویی از اینجا رانده و از آنجا مانده تبدیل شویم. ما می‌گوییم بدون برخورد با شیوه‌های تبلیغ و ترویج بدون دست بردن و دگرگونی در سبک کار و بدون فهم و درک مناسبات رفیقانه و رعایت دموکراسی در زندگی حزبی، بدون احترام به عقاید دیگران و تحمل نظرات مخالف جاده ما بسوی امتزاج با جنبش واقعی طبقه کارگر و راه مابسوی آینده هموار نخواهد شد.

سخن آخر اینکه ما نباید نماینده گذشته و تاجراندیش این سنت باشیم. ما باید خود را نماینده رادیکالیسم سوسیالیستی این سنت، نماینده گرایشات کمونیستی و کارگری این سنت و در یک کلام نماینده آینده آن باشیم و نه گذشته‌اش.

ی

۱۸ سپتامبر ۱۹۹۵



تنها در شرایط دموکراسی و کنترل مدام از پایین است که فضای مناسب برای رقابت افکار و استعدادها بوجود می‌آید؛ از تحریف سوسیالیسم جلوگیری می‌شود و پرورش کادرهایی که باید بار عظیم نبرد آینده را بدوش بکشند، امکانپذیر می‌شود.

سازماندهی برای اشاعه ایدئولوژی سوسیالیستی

مقدمه

بدون تردید در پیروزی یک انقلاب اجتماعی، عوامل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مختلفی موثر میباشند. این عوامل را کلاً میتوان به دودسته عوامل عینی و ذهنی تقسیم نمود. اگرچه عوامل زیربنایی و عینی جامعه زمینه ساز انقلابات اجتماعی هستند، با اینحال بدون فراهم آوردن عوامل ذهنی، هیچ انقلاب اجتماعی به پیروزی نخواهد رسید. مهمترین عوامل ذهنی که پیروزی انقلابات اجتماعی عصر ما منوط به آنها میباشند، عبارتند از: ۱) وجود ایدئولوژی انقلابی، ۲) گسترش آگاهی طبقاتی در میان کارگران و زحمتکشان و ۳) سازماندهی مبارزات توده ها.

در ادبیات مارکسیستی به نوشته های فراوانی برمیخوریم که هر یک نقش و اثرات این سه عامل اساسی در پروسه انقلاب را بطور جداگانه و مجرد مورد بررسی قرار داده اند. بهرحال آنچه که در این نوشته ها کمتر بچشم میخورد، یک مدل تئوریک است که این سه عامل را در ارتباط با یکدیگر مورد بررسی قرار داده و نشان دهد که چگونه از لحاظ تئوریک و پراتیک ایدئولوژی، آگاهی طبقاتی و سازماندهی با هم ارتباط متقابل دارند و چگونه در عمل میتوان ایدئولوژی انقلابی را به طبقات اجتماعی منتقل نمود. هدف این نوشته تلاش برای تدوین یک مدل تئوریک است که نقش اساسی سازماندهی (از پایین ترین شکل آن، مانند کمیته های مخلات تا عالی ترین شکل آن، یعنی حزب طبقه کارگر) در انتقال ایدئولوژی (که عمدتاً توسط روشنفکران انقلابی فرموله میشود) به ذهنیت (آگاهی طبقاتی) طبقات اجتماعی مختلفی که در انقلاب شرکت میکنند، را نشان دهد. چنانچه بپذیریم پرولتاریا برای پیروزی انقلاب اجتماعی عصر ما باید آنرا آگاهانه پی ریزی نماید و به پیش برد و متحدین پرولتاریا نیز باید آگاهانه در انقلاب شرکت نمایند، آنگاه عمده ترین مشکل جنبش کمونیستی بطور عام و جنبش کمونیستی ایران بطور خاص خود را می نمایاند. چه مکانیسم های سازمانی برای انتقال ایدئولوژی انقلابی به پرولتاریا و متحدان آن لازم است؟ در حقیقت در این نوشته ما میکوشیم مسئله سازماندهی را از زاویه جدیدی مطرح سازیم.

اغلب بحث میشود که مشکل اساسی جنبش کمونیستی ایران فقدان سازماندهی مبارزات پرولتاریا میباشند. بعبارت دیگر

جنبش کمونیستی ایران قادر به متشکل کردن مبارزات کارگران نیست. در حالیکه به نظر ما مسئله به گونه ای دیگر مطرح است. مبارزات طبقه کارگر ایران سازمانیافته نیست، زیرا (۱) طبقه کارگر ایران علیرغم رشد کمی خود در سالهای گذشته، هنوز بصورت طبقه برای خود در نیامده و دارای آگاهی سوسیالیستی نشده است و (۲) جنبش کمونیستی ایران هنوز نمیداند که چگونه ایدئولوژی سوسیالیستی را بدرون مبارزات خود بخودی طبقه کارگر ببرد. چنانچه این حقایق مسلم را بپذیریم و از ذهنیگری و خودفریبی غالب بر جنبش چپ ایران بپرهیزیم، آنگاه میتوانیم مسئله سازماندهی را به شکل اصولی آن مطرح سازیم. چگونه میتوان طبقه کارگر ایران را از طبقه 'در خود' به طبقه 'برای خود' ارتقا داده و ایدئولوژی سوسیالیستی را به ذهنیت (آگاهی طبقاتی) طبقه کارگر منتقل نمود؟ چه مکانیسم های سازمانی لازم است تا شکاف عظیم بین ذهنیت روشنفکران انقلابی و ذهنیت کارگران و زحمتکشان را پر نمود؟

در حقیقت تاکید ما در اینجا بر این نکته است که پرولتاریا قبل از آنکه دست به مبارزه متشکل بزند، باید آگاهی طبقاتی کسب کند. چراکه طبقه کارگری که نداند برای چه هدفی و چگونه باید مبارزه کند، طبیعی است که هیچگاه دست به مبارزه متحد، متشکل و با برنامه نزند. بنابراین بحث بر سر این است که چگونه جنبش کمونیستی باید با استفاده از اشکال سازماندهی مناسب، ایدئولوژی سوسیالیستی را به ذهنیت طبقه کارگر منتقل سازد و در همین پروسه به سازماندهی مبارزات آنها بپردازد. طبیعی است که کارگران تنها در پروسه مبارزه طبقاتی میتوانند آگاهی سوسیالیستی کسب کنند. بنابراین ارتقا آگاهی طبقاتی طبقه کارگر و متشکل کردن مبارزه آن دو پروسه مجزا نمی باشند و در حقیقت مکمل یکدیگر هستند. تاکید ما در اینجا در مورد سازماندهی آموزشی (یعنی استفاده از اشکال سازمانی گوناگون برای انتقال ایدئولوژی سیاسی به ذهنیت کارگران و زحمتکشان) بدلیل آن است که جنبش کمونیستی ایران تا بحال نسبت به آن بیگانه بوده است. سلطه دیرین دگماتیسم، ذهنیگری، کلیشه سازی و مارکسیسم کتابی بر چپ ایران مانع از تحلیل جامعه شناسانه وضعیت عینی و ذهنی جامعه و دستیابی به سازماندهی مناسب برای ارتقا آگاهی طبقاتی کارگران و زحمتکشان و هدایت مبارزات آنها گردیده است. در اینجا ما قصد فرمولبندی اشکال صحیح سازماندهی برای انتقال

ترین مسائل جنبش انقلابی روسیه با بلشویکها هم عقیده بود، در مورد مسئله سازماندهی جانب منشویکها را گرفت. لوگزامبورگ معتقد بود که روحیه انقلابی واقعی نباید در سطح سازمانی و سازماندهی جستجو شود، بلکه باید آنرا تنها در خود بخودی بودن جنبش یافت. علاوه بر این از نظر او اشکال سازماندهی مناسب بطور اتوماتیک از دل مبارزه بیرون می آید و نباید آنها را 'اداع' کرد. از این رو لوگزامبورگ معتقد بود که 'از لحاظ تاریخی اشتباهاتی که یک جنبش انقلابی (توده ای) واقعی مرتکب میشود، بی نهایت سودمندتر و با ارزشتر از خطاناپذیری بهترین کمیته مرکزی است'.

ضدیت لوگزامبورگ با سازمانهای انقلابی ای که توسط روشنفکران انقلابی هدایت میشوند و حمایت وی از جنبش های خودبخودی، بعداً در آثار آنتونیو گرامشی و نویسندگان 'چپ جدید' ادامه یافت. در اواخر دهه ۱۹۵۰ با رشد چپ جدید در اروپا، احزاب کمونیست اروپایی مورد حمله کسانی مثل سارتر قرار گرفتند که مدعی بودند که با حذف بوروکراسی وابسته به طبقه کارگر میخوانند به مارکسیسم 'جنبه انسانگرایانه بدهند! چپ جدید شوراها را کارگری برای 'خودمدیریت کارگری' را جایگزین حزب طبقه کارگر نمود. در میان این نویسندگان، نیکوس پولاتزاس بطور آشکارتری ضدیت خود را با سازماندهی نشان میدهد. وی در آخرین اثر خود، 'حکومت، قدرت و سوسیالیسم' [۱۹۷۸]، این ایده لنین که تئوری انقلابی توسط انقلابیون حرفه ای از خارج به طبقه کارگر منتقل میشود را مورد انتقاد قرار میدهد. همچنین بنظر وی، تاکید لنین در مورد سیستم تک حزبی (فقط حزب طبقه کارگر) منجر به بوروکراتیزه شدن حزب و ادغام آن در دولت میگردد. پولاتزاس نیز در مقابل، راه حل خاص خود مبنی بر خودمدیریت و دمکراسی مستقیم کارگران (بدون رهبری حزب طبقه کارگر) را پیشنهاد کرد.

هربرت مارکوزه نیز نه تنها نقش طبقه کارگر سازماندهی شده را انکار میکند، بلکه هیچ رسالتی نیز برای ایدئولوژی قائل نیست. به گمان او طبقه کارگر در جوامع سرمایه داری فاسد شده و دیگر فاقد پتانسیل انقلابی است. تمام سازمانهای طبقاتی (اتحادیه های کارگری و احزاب سیاسی) در سیستم سرمایه داری مدرن ادغام شده اند. در مقابل او نسل جوان را عامل عمده تغییرات اجتماعی می بیند زیرا آنها 'قارغ' از هر ایدئولوژی بوده یا عمیقاً به تمام ایدئولوژی ها (از

ایدئولوژی به طبقه کارگر را نداریم و صرفاً میکوشیم ابعاد تئوریک این مسئله را بشکافیم و بر این باوریم که شناخت تئوریک از این مسئله میتواند ما را در فرمولبندی عملی سازماندهی آموزشی یاری رساند.

در این نوشته، ابتدا مروری بر ادبیات مارکسیستی در مورد نقش سازماندهی می نماییم. آنگاه به تبیین جامعه شناسانه ایدئولوژی، آگاهی طبقاتی و ارتباطشان میپردازیم. همچنین به نقش سازماندهی و سیستم های ارتباطی جمعی در انتقال ایدئولوژی به ذهنیت طبقات اجتماعی، اشاره خواهد شد. در پایان تجربه عملی سازماندهی آموزشی در انقلابات ویتنام، کوبا و نیکاراگوئه بطور مختصر تشریح میشود و ملاحظاتی در مورد مسئله سازماندهی آموزشی در ایران یادآوری میگردد.

مسئله سازماندهی در ادبیات مارکسیستی

در ادبیات مارکسیستی اولین سالهای قرن بیستم، مجادله بزرگی بر سر نقش سازماندهی در پروسه انقلاب چشم میخورد. بطور مشخص در پاسخگویی به این سؤال که چگونه طبقه کارگر میتواند خود را از 'طبقه در خود' به 'طبقه برای خود'، یعنی از یک تجمع غیرمتشکل کارگران به طبقه کارگر آگاه ارتقا دهد، جنبش سوسیال دمکراسی به دو کمپ تقسیم گردید؛ ۱) کسانی که به کار سازماندهی توده ای معتقد بودند و ۲) کسانی که خود بخودی بودن جنبش کارگری را تبلیغ مینمودند. بهترین نمونه تبلور چنین تمایلات متضاد را میتوان در جنبش سوسیال دمکراسی روسیه مشاهده نمود. اگرچه انشعاب در جنبش سوسیال دمکراسی روسیه در سال ۱۹۰۳ بدلیل تئوریک و ایدئولوژیک متعددی از قبیل اختلاف نظر در مورد ماهیت طبقاتی انقلاب آتی روسیه و وظایفی که در مقابل سوسیال دمکراتها قرار میداد، صورت گرفت، اختلاف نظر اصلی بر سر نقش سازماندهی بود. ایده بلشویکی سازمان انقلابیون حرفه ای که لنین آنرا در اثر ارزنده خود 'چه باید کرد؟' در سال ۱۹۰۲ فرموله کرده بود، مورد مخالفت شدید منشویکها که معتقد بودند که کار سازمانی - سیاسی متعلق به سیاستمداران بورژوا است، قرار گرفت.

بهرحال، این تنها منشویکها نبودند که از جنبش توده ای خود بخودی دفاع میکردند. روزا لوگزامبورگ، یکی از چهره های ارزنده سوسیال دمکراسی آلمان که در مورد کلیدی

طبقاتی محصول یکدیگر نیستند. بلکه هر دو محصول عوامل تاریخی مختلفی هستند که مستقل از یکدیگر تکامل یافته اند. بنظر کائوتسکی تکامل ایدئولوژی سوسیالیستی از لحاظ تاریخی بر اساس شناخت عمیقاً علمی صورت گرفته است. از آنجا که روشنفکران بورژوا (نه پرولتاریا) حامل علم میباشند، پس آگاهی سوسیالیستی طبعاً باید از خارج به مبارزه پرولتاریا منتقل شود. با استناد به این استدلال کائوتسکی، لنین در تحلیل از مبارزات کارگری روسیه، قبل از سال ۱۹۰۰، نشان میدهد که اعتصابات خودبخودی کارگران ناشی از آگاهی آنها نبوده، بلکه آگاهی آنها صرفاً انعکاس ساده شرایط کارشان بود. بنابراین طبقه کارگر بطور خودبخودی تنها میتواند به تاسیس اتحادیه های کارگری دست بزند و علیه کارفرمایان دولتی مبارزه کند تا آنها را مجبور کند قوانینی را تصویب کنند که در خدمت منافع کوتاه مدت کارگران باشد. طبقه کارگر به تنهایی نمیتواند سوسیالیسم را متحقق سازد. لنین همچنین با استناد به کائوتسکی معتقد بود که توسعه خودبخودی جنبش کارگری تنها منجر به آن میشود که پرولتاریا تحت سیادت ایدئولوژی بورژوایی قرار گیرد.

در "چه باید کرد"، لنین از بحث کلی و مجرد (اما اصولی) کائوتسکی فراتر میرود و نشان میدهد که چگونه در شرایط خاص روسیه میتوان ایدئولوژی سوسیالیستی را به طبقه کارگر روسیه منتقل نمود. او ایجاد سازمانی از انقلابیون حرفه ای (شامل روشنفکران انقلابی و کارگران آگاه و مبارز) که به کار سیاسی در درون طبقه کارگر بپردازند را اولین گام جدی در این جهت میداند. آنگاه وی نشان میدهد که چگونه با توجه به جو خفقان و سرکوب روسیه تنها یک نشریه مخفی و غیر قانونی سراسری میتواند آگاهی سوسیالیستی را در میان کارگران اشاعه دهد. متأسفانه فرمولبندی اصولی لنین در "چه باید کرد" که خاص جامعه ای با ویژگیهای روسیه بود، مورد کلیشه سازی و کپی برداری برخی از انقلابیون کشورهای دیگر قرار گرفت تا جاییکه این فرمولبندی همچون وحی منزل مشکل گشای امر سازماندهی گشته است.

ایدئولوژی و آگاهی طبقاتی

در ادبیات مارکسیستی اغلب تفاوتی بین مفهوم "ایدئولوژی" و مفهوم "آگاهی طبقاتی" دیده نمیشود و این دو مفهوم بطور

جمله ایدئولوژی سوسیالیستی) بی اعتماد میباشند، آنها دارای گرایش جنسی قوی و اخلاقیات بوده و روشنفکر میباشند و از لحاظ سیاسی نیز طغیانگر هستند. از این لحاظ آنها کامل بوده و کل سیستم را مورد حمله قرار میدهند. پرولتاریا تنها بشرطی میتواند بصورت طبقه انقلابی درآید که بیش از این "زندانی ادغام خود (در سیستم سرمایه داری) و اتحادیه کارگری بوروکراتیک و دستگاه حزبی ای که از این ادغام حمایت میکند، نباشد. این امر تنها در "مناطق کشاورزی جهان سوم، جاییکه حمایت مردمی برای جبهه های آزادیبخش ملی وجود دارد، میسر است. بدینگونه نظر بدبینانه مارکوزه در مورد جهان معاصر، منجر به این نظر واپسگرایانه میگردد که طبقه کارگر هر چه کمتر مشکل باشد و هر چه کمتر تحت تاثیر ایدئولوژی قرار گیرد، بیشتر میتواند در پروسه انقلاب نقش ایفا نماید.

در مورد نقش سازماندهی در انقلاب کشورهای تحت سلطه، فانون و دبره موضع تقریباً مشابهی اتخاذ می نمایند. به اعتقاد فانون، دهقانان آفریقا تنها طبقه انقلابی هستند. آنها نه تنها نیروی اصلی مبارزه میباشند، بلکه قادر به اجرای نقش رهبری در رهاساختن آفریقا نیز هستند. فانون نمیتواند این واقعیت را تشخیص دهد که دهقانان طبقه ای متجانس، هماهنگ، و مشکل نیستند و به خاطر شرایط زندگی مادی خاص خود نمیتوانند ایدئولوژی ای کسب کنند که بتواند این طبقه و بقیه طبقات و اقشار جامعه را در پروسه انقلاب هدایت کند.

رژی دبره نیز چنین عدم اعتمادی را به طبقه کارگر و تمام سازمانهای وابسته به طبقه کارگر نشان میدهد. در عوض وی روشنفکران و دهقانان را بمثابه نیروی اصلی انقلاب می ستاید. دبره نقش کار سازماندهی و تنوری را نفی میکند و معتقد است که اصول مارکسیسم بطور طبیعی و اتوماتیک، در پروسه مبارزه مسلحانه رشد میکند برای دبره قهر صرفاً وسیله ای برای رسیدن به هدف نیست، بلکه خود تجربه ای ضروری است، قهر، آزادی است، آتش تهطیر کننده ای است که انقلابیون را می آرماید و تصفیه میکند.

هیچکس بهتر از کائوتسکی و لنین حامیان جنبش خودبخودی را مورد انتقاد قرار نداده اند. کائوتسکی در انتقاد از برنامه حزب سوسیال دمکرات اطریش مینویسد که توسعه سرمایه داری بطور مستقیم منجر به ظهور آگاهی طبقاتی در میان کارگران نمیشود. ایدئولوژی سوسیالیستی و مبارزه

ایده هایش می‌تواند زندگی مادی یا شرایط اقتصادی و اجتماعی را تغییر دهد. بنابراین مارکسیسم جهانشمول بودن ایدئولوژی (نظر هگل) را رد میکند و آنرا بمثابة یک پدیده تاریخی و مرتبط با هر نظام اجتماعی و طبقه اجتماعی مشخص مورد مطالعه قرار میدهد. در اینمورد: ایدئولوژی آلمانی شرح مفصل تری دارد؛

"ایده های طبقه حاکم در هر عصری: ایده های حاکم هستند: یعنی طبقه ای که نیروی مادی حاکم جامعه بشمار میرود: در همان حال نیروی روشنفکری حاکم آن است. طبقه ای که وسایل تولید مادی را در اختیار خود دارد: در همان حال وسایل تولید ذهنی را کنترل مینماید. بنابراین بطور کلی ایده های کسانی که فاقد وسایل تولید ذهنی هستند: تحت سلطه آن طبقه میباشد."

چنانچه بپذیریم در عصر حاکمیت سرمایه داری: ایدئولوژی بورژوازی بصورت ایدئولوژی حاکم در میاید و پرولتاریا در شرایط تولید سرمایه داری از خود بیگانه میشود و از آگاهی کاذب رنج میبرد: آنگاه پرسیدنی است که چگونه پرولتاریای از خود بیگانه میتواند خود را آزاد ساخته و ایدئولوژی خود را بصورت ایدئولوژی حاکم در آورد؟ واقعیت اینست که تئوری از خود بیگانگی مارکس فقط شرایط مادی آزادی طبقه کارگر و رهایی آنرا از سلطه از خود بیگانگی نشان میدهد. ولی چگونگی و اشکال سیاسی رهایی پرولتاریا را تشریح نمیکند. وی بدرستی بر الفای مالکیت خصوصی، بمثابة اساسی ترین شرط از خود بیگانگی تاکید میکند، ولی بطور سیستماتیک توضیح نمیدهد که چگونه پرولتاریای از خود بیگانه جامعه سرمایه داری به پرولتاریای آگاهی که باید جامعه سوسیالیستی را آگاهانه بنا نهد، تعالی یابد.

با اینحال در نوشته های مارکس میتوان چند سرخ بسیار مهم یافت که ما را در یافتن پاسخ به این سؤال بسیار یاری میرسانند؛

۱. مارکس در "از خود بیگانگی و طبقات اجتماعی" و بطور جامعتر در "سرمایه" نشان میدهد که چگونه دینامیسم توسعه سرمایه داری از لحاظ مادی منجر به الفای شیوه تولید سرمایه داری میگردد و چگونه پرولتاریا در زندگی واقعی و مطابق آن: از لحاظ تاریخی مجبور به انجام آن میشود (صرف نظر از اینکه این پرولتر یا آن پرولتر یا کل

مترادف بکار میروند. گذشته از این، نشانی داده نمیشود که چگونه ایدئولوژی سوسیالیستی خود را در آگاهی پرولتاریا منعکس میسازد. در اینجا ما میکوشیم تا تبیین جامعه شناسانه ای از ایدئولوژی، آگاهی طبقاتی و ارتباط آنها با یکدیگر بدست دهیم.

قبل از آنکه ایدئولوژی بمثابة یک سلاح انقلابی در ادبیات مارکسیستی بکار رود، بعنوان یک مفهوم فلسفی ابتدا توسط فیلسوف ماتریالیست قرن هجدهم فراسه، هلوئیوس مورد استفاده قرار گرفت. وی ایدئولوژی را محصول جامعه ای که انسانها در آن زندگی میکنند، میدانست. با ظهور فلسفه ایده آلیسم آلمانی، ایدئولوژی توسط کانت و هگل بمثابة انعکاس مستقیم ذهن تلقی گردید. مطابق نظر هگل، ایدئولوژی پدیده ای جهانی است و منافع طبقه یا گروه خاصی را تامین نمیکند.

در نوشته های مارکس و انگلس هیچگاه تعریف دقیق و جامعی از ایدئولوژی ارائه نشده است. در "ایدئولوژی آلمانی" اینطور بنظر میرسد که مارکس ضمن نفی آید آلیسم آلمانی، مفهوم ایدئولوژی را کلاً رد میکند. ولی علیرغم این ابهام میتوان گفت که مارکس و انگلس در همان اولین آثار خود جامعه شناسانه ترین و علمی ترین تبیین از ایدئولوژی را بدست داده اند. در "خانواده مقدس"، مارکس و انگلس این ایده هگل را که تاریخ ناشی از "ذهن مطلق" (Absolute Mind) است و افراد انسانی چیزی جز فرمانبران مطیع آن نیستند: رد میکنند. برخلاف ماتریالیسم خام و مکانیکی فوئر باخ: مارکس تاثیر پذیری و مشروط بودن ایده ها نسبت به زندگی مادی را مطلق و یک طرفه نمیبیند: بلکه رابطه آنها را یک ارتباط دیالکتیکی میداند. در "ایدئولوژی آلمانی" مارکس مینویسد؛ شرایط همانقدر انسانها را میسازند که انسانها شرایط را". همچنین در تز سوم فوئر باخ: مارکس مطرح میکند؛

"این دکترین ماتریالیستی که انسانها محصول شرایط و محیط تربیتی خود هستند و بنابراین انسانهای متغیر محصول شرایط و محیط تربیتی متغیر هستند: این مسئله را فراموش میکنند که این انسانها هستند که شرایط را تغییر میدهند و ضروری است که به خود آموزگار شرایط آموزش داد."

بطور خلاصه: تئوری مارکسیستی ایدئولوژی بر دو فرضیه مرتبط به هم استوار است؛ ۱) ایده ها را زندگی مادی یعنی شرایط اقتصادی - اجتماعی تعیین میکنند و ۲) انسان به کمک

بنابراین می توان نتیجه گرفت که ایدئولوژی سوسیالیستی توسط اعضای عادی طبقه کارگر (یا بقول مارکس اعضای فعال آن) تکوین نمی یابد، بلکه توسط روشنفکران انقلابی فرموله می گردد. آگاهی طبقاتی چیزی نیست جز انعکاس ایدئولوژی سوسیالیستی (فرموله شده توسط روشنفکران انقلابی) در ذهنیت اعضای فعال طبقه کارگر. ناگفته پیداست که نظر به نقش مستقیم پرولتاریا در تولید، کلیه اعضای پرولتاریا (لااقل در شرایط مادی کنونی) نمی توانند ایدئولوژی سوسیالیستی را بطور کامل جذب کنند. یا به عبارت دیگر همه کارگران نمی توانند به همان اندازه کمونیستها ایدئولوگ باشند. بنابراین آگاهی طبقاتی انعکاس ضد در صد ایدئولوژی سوسیالیستی در ذهن اعضای طبقه نیست و ازینرو باید بین این دو تفاوت قایل شد.

اگرچه هر فرد یا گروهی می تواند دارای ایدئولوژی خاص خود باشد، اما در تحلیل نهایی تمام افراد و گروهها از ایدئولوژی طبقاتی خاصی پیروی می کنند و آنرا تبلیغ می نمایند. طبقات اجتماعی نیز بر حسب اینکه دارای آگاهی طبقاتی باشند یا نباشند از ایدئولوژیهای متفاوتی تبعیت می نمایند. کلامی توان از دو نوع ایدئولوژی نام برد. گرامشی بین ایدئولوژیهایی که از لحاظ تاریخی ارگانیک هستند، یعنی برای ساخت معینی لازم می باشند، و ایدئولوژیهایی که تمعیدی، معقول و یا بساخته و برداخته هستند، تمیز قائل می شود. رود نیز از دو نوع ایدئولوژی نام می برد: نوع اول ایدئولوژی فطری است که از طریق تجربه مستقیم، سنت شفاهی و یا حافظه فولکلوریک اشاعه می گردد و دیگری ایدئولوژی است که بر اساس ساختارهای مختلفی از ایده های سیاسی و یا مذهبی فرموله شده اند [۲۰]. ایدئولوژی طبقاتی نیز از این دو نوع مرتبط به هم تشکیل شده است:

۱- ایدئولوژی طبقه در خود. این ایدئولوژی عبارت از مجموعه ایده ها و اعتقادات مبتنی بر تجربه مستقیم، سنت ها، فرهنگ و شیوه زندگی می باشد که اعضای یک طبقه در آن سهیم می باشند.

۲- ایدئولوژی طبقه برای خود. این ایدئولوژی عبارت از مجموعه ایده ها، اعتقادات سیستماتیزه شده ای است که توسط روشنفکران و ایدئولوگهای طبقه یا وابسته به طبقه، معرفی میگردند.

در تمام ایدئولوژیهای طبقاتی (حتی ایدئولوژی سوسیالیستی) نه تنها عناصر واقعی وجود دارند، بلکه آرزوها و

پرولتاریا در شرایط کنونی چه هدفی را در مقابل خود قرار میدهد).

۲. تحت تاثیر اصول دیالکتیک هگل: مارکس معتقد بود که شناخت دسترسی به حقایق جهانی که در تجربه فوری و آنی موجود نیستند را میسر میسازد. بنابراین پرولتاریا چنانچه آگاهی طبقاتی کسب کند: میتواند خود به یک نیروی مادی در تاریخ مبدل شود.

۳. با اشاره به تقسیم کار که خود را در طبقه حاکم بصورت تقسیم کار مادی و ذهنی نیز نشان میدهد: مارکس طبقه حاکم را به دو بخش مرتبط بهم تقسیم میکند؛ یک بخش بصورت متفکرین طبقه (ایدئولوگهای فعال آن که کارشان فرموله کردن آمال آن طبقه درباره خود و درباره منبع اصلی معیشتش میباشد) ظاهر میگردد؛ در حالی که برخورد بخش دیگر به این ایده ها و آمال منفعل تر و پذیرنده تر است. زیرا در حقیقت افراد این بخش اعضای فعال این طبقه را تشکیل میدهند و وقت کمتری دارند تا آمال و ایده های خود را شکل ببخشند. این تقسیم کار در درون پرولتاریا نیز میتواند مصداق داشته باشد.

اما همچنانکه مارکس، کائوتسکی و لنین نشان میدهند، متفکرین و ایدئولوگهای پرولتاریا، یعنی کمونیستها، روشنفکران بورژوازی هستند که از خارج ایدئولوژی

سوسیالیستی را به مبارزه طبقه کارگر منتقل میسازند. چرا که در حالی که برای بخشی از بورژوازی این امکان وجود دارد تا با استفاده از تقسیم کار موجود آرزوها و آمال بورژوازی را در قالب ایدئولوژی بورژوازی فرموله کند. واقعیت زندگی مادی به هیچ بخشی از پرولتاریا مجال چنین کاری را نمیدهد. روشنفکران بورژوازی از آنجا میتوانند نقش ایدئولوگهای پرولتاریا را بازی کنند که خود پایگاه طبقاتی ثابتی ندارند. گذشته از این همچنانکه لوکاس اشاره میکند؛ بورژوازی و پرولتاریا از لحاظ اقتصادی و به همان اندازه از لحاظ ایدئولوژیکی بطور متقابل به هم وابسته اند.

زیرا این هر دو محصول یک پروسه تاریخی مشخص، یعنی تکامل سرمایه داری هستند. به موازات تکوین سرمایه داری در اروپا از قرن هفدهم به بعد بخشی از روشنفکران بصورت نظریه پرداز بورژوازی درآمدند و بخشی نیز به سمت پرولتاریا و خرده بورژوازی روی آوردند. دسته اخیر شالوده های فکری سوسیالیسم تخیلی و بعداً سوسیالیسم علمی را بنا نهادند.

آرمانهای هر طبقه متجلی می شوند. ازینرو ما شاهد عناصر واقعی و ایده آل در کنار یکدیگر هستیم. برتری ایدئولوژی سوسیالیستی بر ایدئولوژیهای طبقاتی دیگر در این واقعیت نهفته است که عناصر واقعی (علمی) آن بر عناصر غیرواقعی و ذهنی آن کاملاً غلبه دارند. با اینحال ایدئولوژی سوسیالیستی نیز شامل عناصر ایده آل، آرزوها و آمال پرولتاریا و خوشبینی و امید وی به نظام آینده می باشد.

باتوجه به نکات بالا ایدئولوژی سوسیالیستی (ایدئولوژی پرولتاریا) را می توان بصورت زیر تعریف نمود: مجموعه سیستماتیک ایده هایی که مبتنی بر شرایط واقعی دندگی کارگران، تکامل تاریخی پرولتاریا، اهداف و وظایف، آرزوها و امیدهای آن می باشد و توسط سوسیالیسم علمی فرموله می شود. این تعریف اگرچه جامع می باشد، ولی بسیار کلی و مجرد است و نمیتواند ما را در تحلیل از مسایل مشخص یاری رساند. ازینرو باید تعریف مشخصتری از ایدئولوژی سوسیالیستی بدست دهیم. ایدئولوژی سوسیالیستی دارای دو جز وابسته به هم می باشد: (۱) ایدئولوژی خالص (Pure Ideology) و (۲) ایدئولوژی عملی (Practical Ideology).

ایدئولوژی خالص عبارت از مجموعه ایده هایی است که جهانبینی پرولتاریا را تشکیل می دهد (مانند اصول ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی). ایدئولوژی سوسیالیستی خالص، یا بعبارت دیگر اصول کمونیسم، صحیح ترین تحلیل از تکامل جامعه و نظام سرمایه داری جهانی را بدست می دهد و راهنمای عمل پرولتاریای همه کشورها است. ایدئولوژی عملی که خود وابسته به ایدئولوژی خالص می باشد، مجموعه ایده هایی است که پرولتاریا را به ابزار منطقی و عملی و راهنمای مناسب برای رسیدن به اهداف تاریخی خود مجهز می سازد. برای مثال استرترژی، برنامه عمل، تاکتیکهای مختلف برای بسیج اقتصادی، سیاسی و نظامی پرولتاریا و متحدان آن، آموزش سیاسی پرولتاریا و متحدان آن، ایدئولوژی عملی پرولتاریا را تشکیل می دهند. بعبارت دیگر ایدئولوژی عملی چیزی جز تئوری انقلابی نمی باشد. برخلاف ایدئولوژی خالص که در جوامع مختلف ثابت می باشد، ایدئولوژی عملی و یا تئوری انقلابی از هر کشور به کشور دیگر متفاوت است. ازینرو پرولتاریای هر کشوری

باید با اتکا به ایدئولوژی خالص، یا جهانبینی سوسیالیستی، تئوری انقلابی مناسب با شرایط کشور خود را تدوین نماید. مهمترین عناصر ایدئولوژی خالص سوسیالیستی را می توان بصورت زیر فرمولبندی کرد: ۱- دینامیسم توسعه شیوه تولید سرمایه داری درگیری بین بورژوازی و پرولتاریا را اجتناب ناپذیر میسازد، ۲- پرولتاریا از لحاظ تاریخی چاره ای جز سرنگونی بورژوازی و استقرار سوسیالیسم ندارد، و ۳- تحقق سوسیالیسم در عصر ما جز از طریق مبارزه طبقاتی قهرآمیز امکان پذیر نیست.

کلیدی ترین جنبه های ایدئولوژی عملی سوسیالیستی عبارتند از:

۱- استراتژی کلی انقلاب در هر کشور (یعنی تعیین مرحله انقلاب در هر کشور و کلیه مراحل که پرولتاریای هر کشور با توجه به شرایط اقتصادی، اجتماعی، صف بندی طبقاتی و وضعیت کمی و کیفی طبقه کارگر باید تا استقرار کامل سوسیالیسم آنها را طی کند). ۲- برنامه عمل مشخص که جواب فوری و روشن به این سؤال بدهد که پرولتاریا و متحدان آن در انقلاب چه چیزی را، چه وقت، کجا و چگونه کسب می کنند. ۳- اتخاذ تاکتیکهای مشخص در شرایط اجتماعی - سیاسی و ذهنی مختلف شامل بسیج اقتصادی (مانند مبارزه بر سر کسب خواستهای اقتصادی کارگران و زحمتکشان)، و بسیج سیاسی (مانند اعتصابات سیاسی، تظاهرات خیابانی و اعتصابات سیاسی سراسری)، بسیج نظامی (برای مثال عملیات پارتیزانی و پیام سراسری). ۴- آموزش سیاسی پرولتاریا و متحدان آن از طریق تبلیغ و ترویج.

با توجه به بحث بالا میتوان پی برد که برای پیروزی انقلاب اجتماعی، ایدئولوژی خالص سوسیالیستی اگرچه لازم است، ولی بهیچوجه کافی نیست. در حقیقت مشکل عمده جنبش کمونیستی جهانی بطور عام و جنبش کمونیستی ایران بطور خاص در ضعف ایدئولوژی عملی سوسیالیستی و یا بعبارت دیگر در فقدان تئوری انقلابی است. امروز کمونیستهای بسیاری از کشورها اگرچه به جهانبینی سوسیالیستی (ایدئولوژی خالص) معتقد میباشند، ولی قادر به تدوین ایدئولوژی عملی سوسیالیستی یا تئوری انقلابی برای حل مشکلات جنبش کشورشان نمی باشند.

حال به بررسی و تبیین جامعه شناسانه آگاهی طبقاتی بپردازیم. همچنانکه قبلاً اشاره کردیم، مفهوم آگاهی طبقاتی

پیدا است که آگاهی انقلابی نمیتواند یک شبه حاصل آید. درحقیقت آگاهی انقلابی در پروسه تکوین پرولتاریا بصورت یک طبقه برای خود بوجود می آید. این پروسه بسیار طولانی و تدریجی است. با اینحال در دوره های انقلابی و یا خیزشهای اجتماعی عظیم، پروسه تکوین آگاهی انقلابی شدیداً تسریع می شود. اگر ایدئولوژی سوسیالیستی عبارت از توضیحات و تعیینات تدوین شده و ارائه شده توسط کمونیستها می باشد، آنگاه آگاهی انقلابی پرولتاریا عبارت است از تشخیص، هضم و قبول این توضیحات و تعیینات توسط پرولتاریا.

میزان آگاهی طبقاتی در بین اعضای طبقه مسأله همه و یا هیچ نیست، بلکه نسبی است. البته در اینجا بحث بر سر تعداد معدودی از کارگران آگاه که میتوانند عالیتترین مراتب حزبی را اشغال نمایند نیست. بلکه بحث بر سر بدنه و اعضای عادی طبقه کارگر است. بطور کلی میتوان دو سطح کلی آگاهی طبقاتی را نام برد: این دو سطح خود دارای عناصر و اجزای خاص خود می باشند:

۱- آگاهی خودبخودی یا آگاهی اتحادیه ای طبقه کارگر. آگاهی اتحادیه ای از آنرو آگاهی خودبخودی خوانده می شود که اتحادیه های کارگری در بهترین حالت در صدد کسب چیزی هستند که کارگران بطور خودبخودی میتوانند به آن دست یازند، یعنی مبارزه برای بهبود شرایط کار و مبارزه علیه استثمار سرمایه داری. سه جزء اصلی تشکیل دهنده آگاهی اتحادیه ای عبارتند از: (۱) هویت طبقاتی (یعنی کارگران خود را جزء طبقه کارگر بدانند)، (۲) ضدیت طبقاتی (یعنی شناخت از بورژوازی بمثابه دشمن طبقاتی پرولتاریا) و (۳) توجه به مسایل روزمره کارگران مانند دستمزد، کاهش ساعت کار، بهبود شرایط کار و مشکلات زندگی در شرایط سرمایه داری مانند غذا، لباس و مسکن.

۲- آگاهی انقلابی پرولتاریا. آگاهی انقلابی پرولتاریا مکمل آگاهی اتحادیه ای اوست. بعبارت دیگر آگاهی اتحادیه ای پیش شرط کسب آگاهی انقلابی پرولتاریا (یعنی کسب ایدئولوژی سوسیالیستی) و تجربه ای ضروری برای کارگران می باشد. آگاهی انقلابی پرولتاریا شامل تمام اجزای آگاهی اتحادیه ای با اضافه اجزای ذیل می باشد: (۱) تمامیت طبقاتی، یعنی شناخت جایگاه طبقه کارگر در کل سیستم سرمایه داری و نقش تاریخی آن در سرنگونی بورژوازی، (۲)

کاملاً از مفهوم ایدئولوژی متفاوت است. ایدئولوژی مجموعه سیستماتیک ایده هایی است که توسط روشنفکران طبقه فرموله می شود. اگر ایدئولوژی مقوله ای مربوط به روشنفکران طبقه است، آگاهی طبقاتی مقوله ای مربوط به اعضای عادی طبقه می باشد.

مارکس در توضیح شکلگیری طبقات اجتماعی در «قصر فلسفه» بین مفهوم «طبقه در خود» و «طبقه برای خود» فرق قایل می شود:

شرایط اقتصادی ابتدا توده مردم کشور را به کارگر تبدیل نمود. سلطه سرمایه برای این توده یک وضعیت مشترک و منافع مشترک بوجود آورده است. بنابراین این توده یک طبقه علیه سرمایه است، اما هنوز یک طبقه برای خود نیست. در این مبارزه که ما تا کنون فقط چند فاز آنرا مشاهده کرده ایم، این توده متحد شده و خود را بصورت یک طبقه برای خود درخواهد آورد و منفعی که از آن دفاع می کند، منافع طبقاتی خواهد شد. اما مبارزه طبقه علیه طبقه یک مبارزه سیاسی است.

به عقیده مارکس تا آنجا که یک طبقه، طبقه در خود است، یعنی توده ای با وضعیت مشترک و منافع مشترک (نه منافع طبقاتی) بدون هیچ اتحاد و سازمانی، تنها بصورت کاذب از منافع و نقش تاریخی خود آگاه می باشد. آگاهی کاذب طبقاتی آگاهی خودبخودی است که یک طبقه در زندگی روزمره آنرا کسب میکند. آگاهی خودبخودی تنها مسایل جزئی، کوتاه مدت و روزمره را در بر میگیرد. این آگاهی خودبخودی است زیرا منبع آن صرفاً انعکاس و اثر پروسه عینی زندگی مادی در ذهن است و به مسایلی از قبیل غذا، لباس، ارتباطات خانوادگی و غیره توجه دارد. آگاهی کاذب صرفاً ناشی از زندگی عادی روزمره نیست. روشنفکران نه تنها می توانند حامل ایدئولوژی سوسیالیستی باشند، بلکه اغلب انواع ایدئولوژیهای غیرپرولتاری را نیز به طبقه منتقل می سازند. همچنین همانطور که گرامشی اشاره می کند، مذهب خود عمده ترین عامل بوجود آورنده آگاهی کاذب در پرولتاریا میباشد. بورژوازی بخاطر کنترل خود بر تولید ذهنی و فرهنگی جامعه، و اشاعه گسترده ایدئولوژی خود، یکی از عوامل مهم آگاهی کاذب است.

آگاهی طبقه برای خود یا آگاهی انقلابی عبارت است از انعکاس ایدئولوژی سوسیالیستی (ایدئولوژی خالص و ایدئولوژی عملی) در ذهنیت افراد طبقه کارگر. ناگفته

بررسی مسایل جنبش کمونیستی

سلسله مقالاتی که تحت عنوان «بررسی مسایل جنبش کمونیستی» در این بولتن منتشر می‌شود، بخشاً برداشت خلاصه شده‌ای از کتابی در دست انتشار شامل بحثی حول متدولوژی ما برای شناخت، بررسی علل بحران منجر به ازهم‌پاشی شوروی و رابطه آن با بحران عمومی جنبش کمونیستی، بررسی تأثیر روند این انحرافات بر احزاب و سازمانهای کمونیستی در کشورهای معروف به تحت‌سلطه، بررسی این بحران در «جنبش کمونیستی ایران»، «جنبش نوین کمونیستی» چپ جدید و بحران، پروپولیسم رفرمیستی و رادیکالیسم پروپولیسنی، دهه ۱۳۵۰ و بحران چپ و بررسی انتقادی مسایل جنبش کمونیستی می‌باشد.

همانطور که از برخی از مطالب آن برمی‌آید، این نوشته سالها قبل تدوین شده و کپی آن به تعداد محدودی پخش شده است. اما به دلیل مشکلات متعدد و وظایفی که روند سمینارها و اتحاد چپ‌کارگری در اولویت قرار می‌داد، هنوز فرصت ویرایش و انتشار آن دست نداده است. امیدوارم با دریافت نظرات انتقادی و اصلاحی رفقا، هرچه زودتر نسبت به چاپ و انتشار آن اقدام کنیم.

یدی

فصل اول

کمونیستها نظرات مشترک و همفکری وسیعی وجود دارد، یا بوجود خواهد آمد که طبیعتاً در روند خود به سطح بالاتری از وحدت، تشکل و تحزب ارتقاء خواهد یافت.

بحث پیرامون بحران نه یک بحث اسکولاستیکی، که در پیوند با مسایل و مشکلات جنبش کمونیستی و کارگری بوده و رابطه جدانشدنی‌ای با فعالیت عملی و پراکتیک کمونیستی در پهنه اجتماع و درون طبقه کارگر دارد. روشن تر اینکه: ما خود را در سطح ملی و بین‌المللی متعلق به آن گزاشتی می‌دانیم که همواره با رجوع به طبقه کارگر که موضوع محوری کمونیسم است، انتقاد بواقع رادیکال و کمونیستی خود را از طریق عمل انقلابی متحقق می‌کند؛ یعنی ماتریالیست است و اعتقاد دارد که انسانها نه با آموزش صرف و تنها با اتکاء به تئوری، که از طریق عملکرد انقلابی می‌توانند خود و محیط خود را تغییر دهند.

بنابر این تحلیل ما از بحران سمت و سوی عملی مشخص دارد و دیدگاههای ما را نسبت به حزب، طبقه کارگر، انقلاب اجتماعی، استراتژی و تاکتیک در بر می‌گیرد.

بررسی بحران و به نقد کشیدن گذشته، برای متشکل کردن خود و جدا کردن صف خود از انواع مارکسیسم قلابی، اپورتونیسم، رفرمیسم، روزیونیسم و دیگر جهانبینی‌ها و روشهایی است که تا کنون به دیدگاههای ما حاکم بوده‌اند.

لذا بدون هیچگونه گذشت، در حد توان خودمان تاریخ جنبش کمونیستی را ورق می‌زنیم. انحرافات، اشتباهات و خطاهای خود را با دیدی انتقادی و انقلابی مورد بررسی

۱- ما چه می‌گوییم و متد ما چیست؟

توضیح

۱- بحث و بررسی «بحران جنبش کمونیستی»، وظیفه‌ای نیست که با یکی دو نوشته آنرا به سرانجام مطلوب رساند. توفیق در انجام این وظیفه نیاز به کار و کوشش جمع وسیعتری دارد، ولی به بهانه ضرورت کار جمعی نمی‌شود از زیر بار وظیفه مشخص پاسخگویی به مسایل فوق‌شانه خالی کرد.

ضمناً اهمیت و گستردگی این بحث با محدودیت و شکل این نوشته همخوانی ندارد و بناگزی در بررسی و تحلیل پاره‌ای موضوعات که خود به نوشته‌های جداگانه‌ای نیاز دارند، این محدودیت مؤثر بوده و در تشریح ابعاد مختلف موضوعات مورد بررسی مهر و نشان خود را بر جای نهاده است.

۲- متد و دیدگاهی که در این نوشته ارائه شده است، با تعبیر و تقاسیر تاکنونی تفاوتی دارد. در عین حال بحثهایی است که همواره در مارکسیسم مطرح بوده و هم‌اکنون نیز، درون طیف گسترده‌ای از کمونیستهای ایران و سایر کشورها مطرح است. کمونیستهایی که اعتقاداتشان را به مارکسیسم از دست نداده‌اند و از تلقیات و بینشهای غیرمارکسیستی بریده‌اند و یا در حال نقد و تسویه حساب با این بینشهای غیرمارکسیستی هستند و برای دگرگونی وضعیت حاضر به انتقادی حقیقتاً کمونیستی - یعنی انتقادی رادیکال و انقلابی از تمام تاریخ گذشته - باور دارند. در بین این

قرار می‌دهیم. نکات مثبت آنرا به نقطه قوت خود تبدیل می‌کنیم و نکات منفی آنرا دور می‌ریزیم. در يك کلام انتقاد ما باید انتقادی رادیکال و کمونیستی از تمامی تجربه های جنبش کمونیستی باشد که بصورت يك نهضت فکری در داخل و خارج و در همه جا دامن زده شود.

۳- متد انتقادی - برخلاف آنچه که در جنبش چپ رایج است - هم با درك دگماتیک که فاقد عنصر انتقادی است. مرزبندی دارد و هم با درك سوفیستی که قائل به وجود قوانین عینی در حرکت پدیده‌ها نیست.

تسلط جهانبینی ماتریالیسم مکانیکی و دید یکجانبه نسبت به پدیده‌ها در گذشته، این آموزش را جا انداخته که گویا تغییرات اجتماعی نه ناشی از فعل و انفعالات درونی خود پدیده‌ها و قانونمندی درونی آنها، که صرفاً تحت تأثیر عامل خارجی یا تصادفات یا بوسیله اراده انسانهای بزرگ بوقوع می‌پیوندند و گویا اینها موجب این تغییرات و عامل نهایی تحولات بزرگ تاریخی اند. از این زاویه است که بطور مثال یکروز به سر استالین و لنین قسم می‌خورند و آنها را پیام آوران خدا در زمین می‌دانند، روز دیگر به شك و تردید افتاده، آنها را در ردیف هیتلر و موسولینی قرار می‌دهند؛ يك روز مدعی می‌شوند اردوگاه‌های سوسیالیستی،

اردوگاه ظفر مندی است که عالیترین دستاورد تمدن و تفکر بشری را یکجا دارد و شکست ناپذیر است، روز دیگر امپریالیسم فرتوت و عقب مانده ای که زندانها و شکنجگاههایش و فقر و عقب ماندگیش ننگی است بر پیشانی بشریت؛ و هرگز هم معلوم نمی‌کنند که بالاخره کدامیک از این حرفهایشان حقیقت دارد.

همچنین با اسلوب تفکری که تمامی تحولات متنوع و پدیده‌ها را به حرکت مکانیکی ساده تقلیل می‌دهد، تمام جنبه‌های تکامل سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی جامعه را تا حد تغییرات صرفاً اقتصادی ساده پایین می‌آورد و یا اشیاء و پدیده‌ها را جدا از هم بصورت واحدهای مستقلی که تأثیرات متقابلشان تنها از طریق فعل و انفعالات مکانیکی امکانپذیر است، بررسی می‌کند، به مثابه وجهی از تفکر سوسیالیسم خلقی در ایران باید مرزبندی داشت.

و بالاخره ما با این آموزش روزیونیستی که هرگونه بررسی، تحلیل علمی بحرانها و هرگونه برخورد انتقادی به مسایل و معضلات جنبش کمونیستی را به بهانه‌های مختلف از جمله

«فقدان اطلاعات کافی»، فاکتهای دست‌اول یا «پیچیده» بودن مسایل که احتیاج به متخصصین، آکادمیسینها و نخبگان دارد، رد می‌نماید، مرزبندی داریم و معتقدیم که باید اهمیت تئوری را دریافت و به هرگونه شك و تردید در این باره که نمی‌توان با داده‌های موجود و فاکتهای واقعی و زنده و تجربیات تاریخی، مستقلاً به بررسی واقعیات اجتماعی-اقتصادی و تاریخی دست زد، پایان دهیم و با برقراری رابطه دیالکتیکی و منطقی بین تئوری و پراتیک از اشتباه کردن نترسیم ضمن اینکه باید مراقب باشیم تا بروی دیگر این آموزش و تفکر تاکنونی که بین تئوری و پراتیک دیوار چین می‌بیند - یعنی پوزیتیویسم - درنغلطیم که پوزیتیویستها هم گرچه از آمار و ارقام و واقعیتهای زنده دم می‌زنند، اما هرگز از جلوه‌های ظاهری پدیده‌ها فراتر نرفته و به تجزیه و تحلیل روابط و قانونمندیهای درونی آن نمی‌پردازند.

وجود این انحرافات تا به امروز جنبش کمونیستی را از اینکه بتواند از توصیفات ساده واقعیت و ظواهر و فاکتها فراتر رفته و به تجزیه و تحلیل قوانین درونی آن بپردازد، باز داشته است.

عکس‌العمل در مقابل این اسلوبها نیز در آنجا که به برخورد واقعاً ماتریالیستی-دیالکتیکی و تاریخی منجر نشده، عمدتاً یا به عکس‌العمل آکادمیستی انجامیده یا به دگماتیسم درغلطیده است.

شق اول با مطالعه صرفاً آکادمیکی، بررسی واقعیت بحران را از مبارزه طبقاتی جاری در جامعه جدا می‌کند. در حالیکه اولین وظیفه و هدف از تجزیه و تحلیل بحران باید ناظر بر روند مبارزه طبقاتی در جامعه، پاسخ به نیاز آن و در خدمت تحزب، تشکل و مبارزه طبقاتی باشد، نه نشستن در گوشه کتابخانه و غرق شدن در مطالعه بعنوان هدف.

شق دوم واقعیت را از دگمهای تئوریک و فرمولهای از پیش درست شده استنتاج می‌کند. بجای اینکه از تجزیه و تحلیل علمی واقعیت مشخص آغاز کند، می‌خواهد فرمول خود را بر واقعیات بقبولاند یا واقعیت را مطابق با فرمول از پیش ساخته خود قالب بزند. خلاصه کلام، می‌باید با سرپای ماتریالیسم مکانیکی و تمام تبعات و شاخ و برگهای آن که جهان‌بینی مسلط در چپ تا کنونی بوده است، مرزبندی داشت.

تا ابد قابل تطبیق است. روش علمی بر آنست که انسانهای واقعی، در شرایط مشخص و در موقعیتهای معینی، با پراکتیک مشخص خود از پدیده شناخت بدست می آورند. آنرا تغییر می دهند و در همانحال، خود نیز تغییر می کنند. این پراکتیک برخلاف تصور ایدئولوگهای بورژوا مربوط به ذهنیات و اخلاقیات و ایده های صرف نیست. بلکه افراد واقعی با عملشان و در شرایط مادی زندگیشان و در حوزه فعالیت شان را مد نظر دارد.

بعبارت دیگر فعالیت مشخص انسانی. در مراحل مشخص تاریخی و در شرایط معین اجتماعی را در بر می گیرد. علم بطور کلی بمثابة روش ادراک بشری و یا پراکتیک آن در جریان شناخت و تحقق و تکامل خود، ممکن است با موانع و سدهایی مواجه شود، که می شود، اما در مواجهه با این موانع، روش انقلابی راه برون رفت را می یابد و با وجود وقفه هایی که پیش می آید، در کل بسمت تکامل حرکت می کند. نه بسوی شکست و فروپاشی.

اگر ابزارها و وسایل و برداشتهای کهنه کارایی نداشته باشند. ابزارهای جدید مبتنی بر شرایط جدید آفریده می شود. راههای رفته مدام نقد و راههای نوینی گشوده می شود. مارکسیسم هم بمثابة جهانبینی نوینی که هنوز پیشروترین نماینده تفکر و تمدن بشریت است و تا کنون آلترناتیوی برای آن یافت نشده، از این قاعده مستثنی نیست. اگر کسی نخواهد پندار القا شده از سوی افرادی نظیر بوش و گورباچف از کمونیسم را بجای کمونیسم و مارکسیسم واقعی بگذارد، با وجود همه عقب گرد ها و توقف ها، جز تأیید درستی و علمی بودن مارکسیسم و پیشرفت آن به همراه پیشرفت زمان چیز دیگری - نظیر «بن بست» و «شکست» و «بحران» و غیره - برای آن متصور نخواهد شد.

تاریخ جنبش کمونیستی کارگری نشان می دهد که از بدو پیدایش مارکسیسم - بمثابة جهانبینی نوین - تمام بحرانهایی که گریبانگیر احزاب و جریانهای کمونیستی در طول تاریخ پرفراز و نشیب این جنبش شده، عمدتاً موانعی بوده اند که بواسطه تفکرات و روشهای غیرمارکسیستی و نفوذ جهانبینی طبقات دیگر - که در تحلیل نهایی آنها از مسایل زیربنایی و منافع طبقاتی ناشی می شده - بوجود آمده است. حتی اگر همه دلایل این بحرانها را ناشی از

نکته دیگری که بلحاظ متدولوژیک باید بر آن تأکید کرد، مسأله روزیونیسیم است. بویژه که تسلط عمیقی در جنبش چپ ایران دارد. آنهایی که به برخورد انتقادی با گذشته و طرز تفکر خود تمایل ندارند، این شبهه را دامن می زنند که اساساً صحبت از روزیونیسیم بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و تحولاتی که در پی داشت، ضرورت و موضوعیتی ندارد. چرا که اینان در واقع در نقد روزیونیسیم بنوعی نفی تمامی ایدئولوژی خود را می بینند. در حالیکه اگر درك درستی از روزیونیسیم و تاریخ آن وجود نداشته باشد، درك درستی از پروسه احیای سرمایه داری در شوروی و شکستی که طبقه کارگر در عرصه جهانی در این دوره متحمل شده است نیز وجود نخواهد داشت.

۲- «بحران مارکسیسم» یا انحراف از مارکسیسم؟

بسیاری بحران احزاب کمونیستی و یا بحران جنبش کمونیستی را با بحران مارکسیسم و یا «بحران کمونیسم» یکی فرض می کنند. در حالیکه بحران شوروی که منجر به فروپاشی آن شد، یا بحرانی که سالها است دامنگیر جریانهای سیاسی چپ ایران شده است، را نمی توان بحران کمونیسم یا مارکسیسم نامید.

البته نه به این خاطر که هیچ حزب کمونیستی دچار بحران نمی شود و یا احکام مارکس و انگلس و لنین و دیگر بزرگان مارکسیسم و رهبران جنبش کمونیستی را يك مشت احکام و فرمولهای خشک و بیروح بینداریم که تنها از بر کردن آنها کافیهست تا به همه مشکلات پاسخ داده شود و قص علیهذا... برعکس مارکسیسم نه يك آیه آسمانی و شریعت الهی که بمثابة جهانبینی و روش پرولتاریا، قبل از هر چیز علم است. اگر بناست با آن همانند يك علم برخورد شود، در آنصورت صحبت کردن از «بحران»، «بن بست» و یا شکست و غیره در گستره تاریخی جز حرف پوچ و بی معنی چیز دیگری نخواهد بود.

به گفته مارکس ما يك علم می شناسیم و آنها هم علم تاریخ است، بمثابة تاریخ بشر و تاریخ طبیعت که از همدیگر جدایی ناپذیرند. در این مفهوم علوم هم تاریخی اند و هم به نسبت پراکتیک بشری در حال تغییر و تحول و تکامل هستند و چیز مطلق نیستند، وحی منزل نیستند.

روش مارکسیستی این نیست که بگوییم: فلان فیلسوف یا بهمان رهبر ایدئولوژیک چنین گفته یا چنان روشی را بکار برده، پس این روش جامعی است و برای همه شرایط از ازل

پرداخت. نسخه‌های متعدد «شفابخش» هم‌بجای درمان این بحرانهای مزمن دهها ساله به بازتولید مداوم آن انجامیده است. دلیل آن حاکمیت ایده‌های غیرعلمی، مارکسیست نبودن، سوسیالیست نبودن و به تبع همه اینها انتقادی نبودن نسبت به جامعه و ناتوانی در شناخت خود و طبقه‌ای است که داعیه نمایندگی آنرا داریم. جدا از اینکه در شوروی تحولی صورت می‌گرفت یا نه، اروپای شرقی از هم می‌پاشید یا نه، این چپ به حکم جهانیبینی التقاطی و غیرکارگری خود همواره بحرانی بوده و اگر دست به ریشه نبرد بحرانی نیز خواهد ماند.

«بحران» و «بن‌بست» ی. که از آن صحبت می‌شود، محصول از هم‌پاشی شوروی نبود، بلکه حتی فروپاشی شوروی نیز معلول بحرانی بود که از سالها قبل سایه شومش را بر جنبش کمونیستی و کارگری گسترده بود. بحرانی که معلول تفوق جهانیبینی طبقات دیگر بود؛ جهانیبینی و راه و روشی که مارکسیسم در مبارزه با آن زاده شد. اینکه در شوروی و کشورهای اروپای شرقی - علی‌رغم دستاوردهای شگرفی که انقلاب سوسیالیستی از لحاظ تاریخی در مدت کوتاهی برای بشریت به همراه داشت - بعد از مدتی از یکطرف بدلیل اشتباهات در ساختمان سوسیالیسم و تداوم انحرافات، و از سوی دیگر تحت فشار بین‌المللی سرمایه جهانی، دیدگاهی حاکم شد که اساساً، چه از نظر فلسفی و چه از نظر سیاسی، سرعت از مارکسیسم فاصله گرفت؛ دیدگاهی که در اساسی‌ترین اصول آن تجدید نظر شد و تحت نام حزب کمونیست، آنرا به اسب تروای امپریالیسم و بورژوازی تبدیل کردند. این دیگر بحران مارکسیسم نیست.

این بحران انحراف از اصول حاکم بر دوران گذار، انحراف از مارکسیسم است. بحران انحراف از خط سیری است که انقلاب اجتماعی پرولتاریا ترسیم کرده است. همانطور که دیدیم بعد از این تحولات حتی ایدئولوژیهای بورژوازی از کلی‌گویی فراتر نرفتند و نتوانستند علل تحولات سالهای اخیر را به ایده‌های مارکسیسم نسبت دهند و بلحاظ علمی مستدل کنند. نهایت اینکه مارکسیسم نقد جامعه سرمایه داری، انتقاد ادیکال به جامعه سرمایه داری است. جهانیبینی طبقه کارگر است در مقابل بورژوازی؛ و تا دنیا دنیاست و جامعه سرمایه داری پابرجا، اعتبار این جهانیبینی برای

عقب ماندگی جامعه، عدم تکامل ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و یا شکست‌های مقطعی جنبش بدائیم ولی نخواهیم دچار یکجانبه‌نگری در تحلیل و مطلق‌گرایی اکونومیستی در برخورد به زیربنا و روبنا شویم. خواهیم دید که انعکاس این عوامل زیربنایی، مثلاً در حزب، بصورت بازتولید افکار غیرمارکسیستی، بمثابه جهانیبینی و راه و روش آن در سیاست بازتاب می‌یابد.

آنگاه شکاف بین تئوری و پراکتیک، گفتار و کردار، و بالاخره تضاد بین هدف و عملکرد بر دامنه بحران می‌افزاید. از بحران ایدئولوژیک بحران سیاسی، و از بحران سیاسی بحران تشکیلاتی و بالعکس زاده می‌شود. این بحران به ارکان تفکر و جهانیبینی نیز سرایت می‌کند و دوباره به شاخه‌های دیگر و بالعکس و بالعکس.

از آنجاییکه اصول و منطلق را نمی‌توان از جهانیبینی فلسفی و مالا از روند مبارزه طبقاتی جدا دانست، لذا ترجمان عملی جهانیبینی التقاطی در سیاست بجز شکست و در عرصه تشکیلات، جز بحران و از هم‌پاشی چیز دیگری بیار نمی‌آورد.

بنابراین اگر ما بعنوان مارکسیست، تأکید می‌کنیم بعنوان مارکسیست، بویژه در شرایطی که در آن قرار داریم این علم را بدرستی یاد نگرفته و شناخته ایم؛ بی‌شک در شناختمان از جامعه، در تحلیل‌مان، در برداشتمان، در استراتژی و تاکتیک‌هایمان، در مناسبات و سبک کارمان نماینده جریان فکری التقاطی و معجونی از روشهای متضاد هستیم که، تحت نام مارکسیست، مشعل فروزان مارکسیسم را در دستان خود به شمع بی‌نور محتضری مبدل کرده‌ایم که حتی با آن نوك دماغ خود را هم نمی‌توانیم ببینیم. در این حال دچار کجروی می‌شویم. بر خلاف جریان تکامل حرکت می‌کنیم، در قبال واقعیت به خیالپردازی در می‌غلطیم و با بحرانهای مداوم و شکستهای پی‌درپی مواجه می‌شویم. و این دیگر بی‌انصافی است که بجای اصلاح تفکر خود، بجای رجوع به مارکسیسم، بجای انتقاد از خود و بجای تغییر انقلابی خود و محیط خود مارکسیسم را در بن‌بست و ناکافی بدائیم برای پوشاندن عیب خود به هزار و یک سفسطه متوسل شویم.

اگر چپ ایران سالهای متماد است دچار بحران است، این بحران بهیچوجه معلول از هم‌پاشی شوروی نیست، بلکه این از هم‌پاشی آنرا تشدید کرده، که من بعداً به آن خواهم

شناخت و دگرگونی این جوامع، تا از بین رفتن طبقات و تضادهای ناشی از آن بر جای خود باقیست. شکستهای مقطعی هم تأثیری در این امر ندارد.

۳- دو نظر انحرافی بظاهر متفاوت اما در اساسی مشترک پیرامون تحولات اخیر و از هم پاشی شوروی

پیرامون تحولات شوروی نظرات مختلفی ابراز شده است، ولی تا آنجا که به جنبش چپ سنتی ایران مربوط می شود، الگوپردازی، آمپریسم، یکجانبه نگری و خیالپردازی وجه مشخصه آنها در این رویدادهاست. آنها آنچه را که از دهان تحلیلگران شرق و غرب بیرون می آمد تکرار کردند و چه چیزهای ضد و نقیضی که بر زبان نراندند و نمی رانند.

اگر بی ریشگی چپ ایران یعنی عدم پیوندش با جنبش کارگری به بهای زیادی بالاخره مورد پذیرش قرار گرفت، اما تحولات جهانی و ضرورت برخورد به «بحران» نشان داد که متأسفانه «چپ» ایران اساساً از لحاظ اصول اعتقادی نیز چیزی در چینه نداشته و ادعاهایش در مبانی اعتقادی ای که تا دیروز آنرا وحی منزل و یا محصول سالها مبارزه ایدئولوژیک می دانست، به تلنگری بند بود. ولی آنچه که روی آن مکث می کنیم، دو نظر بظاهر متفاوت، اما بطور بنیانی مشترک، است که بطور منسجم، چه در سطح بین المللی و چه در سطح داخلی، در رابطه با بحران جنبش کمونیستی و از هم پاشی شوروی مطرح شده است.

نظراتی که در سطح بین المللی مطرح بوده است، در خطوط کلی بصورت دو نظر در جنبش چپ ایران انعکاس داشته که بظاهر با هم متضاد بوده اند. یعنی آنها یکی شوروی را درست قبول داشتند و آنها یکی که آنرا تحت عنوان سرمایه داری دولتی رد می کردند. این دو جریان فکری که در گذشته هم به دو قطب بظاهر مخالف تعلق داشتند، در جریان این تحولات بلحاظ فکری پیش از همه با بن بست و دنبال مواجه شدند. یکی خط فکری روزیونیستی معروف و دنباله روانش در «چپ انقلابی» که علت وجودیشان وابستگی به شوروی و تأیید یکجانبه و برده وار و کورکورانه سیاستهای آن بود، و دیگری که درست بعکس بر رد یکجانبه شوروی استوار بود.

در مورد احزاب و جریانات روزیونیست و اپورتونیست و رفرمیست حتماً جای بحثی باقی نمانده است. اینان چاکری

در آستان بورژوازی را تا خیانت به جنبش کارگری پیش بردند. در عرصه داخلی، توابع رژیمهای ارتجاعی حاکم شدند و در عرصه بین المللی، خود را تا حد چکمه لیسان انحصارات امپریالیستی و سرمایه جهانی پایین آوردند. اینها در تحلیل وقایع شوروی ابتدا از توجه یکجانبه به بوروکراسی و مسایل روبنایی صرف آغاز کردند، بالاخره با ملغمه ای از نظرات ضد و نقیض به نفی انقلاب اکتبر پرداختند و سوسیالیسم را آرمان بدور از دسترسی جلوه دادند. اینان در عرصه داخلی نیز، سازش با رژیمهای حاکم و تلاش برای رفرمهای ناچیز را در سرلوحه برنامه عملی خود قرار دادند و امروزه نیز تلاش می کنند تا از ترسیم چهره های معقول و منطقی برای رژیمهایی نظیر جمهوری اسلامی در ایران، موقعیتی برای خود دست و پا کنند.

خط دوم که اساساً در قطب مخالف اقمار شوروی قرار داشت و نه از تأیید یکجانبه که در رد یکجانبه آن موجودیت می یافت، برعکس با حرکت از مسایل زیربنایی و تکیه یکجانبه بر مسایل اقتصادی، بحران و شکست انقلاب اکتبر را اساساً در ناموفق بودن تحول اساسی در مناسبات اقتصادی و پیروزی خطی مشی بورژوازی روسیه برای صنعتی کردن این کشور در دهه بیست ارزیابی می کرد و شکست انقلاب اکتبر را در عدم تحقق اهداف اقتصادی و در همان اوایل دهه بیست، در چرخش اساسی حزب بلشویک بسمت راه حل بورژوازی روسیه و در اواخر این دهه در استقرار سرمایه داری دولتی می بیند. این خط در ایران توسط جریانات موسوم به خط سه از جمله حزب کمونیست نمایندگی می شد. در حالیکه درس اول مانیفست این است که تاریخ کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته اند، تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است. لذا نمی توان در ارزیابی از تاریخ تحولات جامعه تنها به تحولات اقتصادی تکیه کرد. اینکه بعد از کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، مدتها طول بکشد تا اهداف اقتصادی خود را متحقق کند و اینکه نتواند به وظایف تاریخی خود در حوزه اقتصادی بلافاصله جامه عمل پوشاند، بهیچوجه از اهمیت انقلاب سیاسی بیروزمند وی نمی کاهد.

ارزیابی انقلاب از نقطه نظر اکونومیستی، همواره این خطر را در برداشته و دارد که نظریه پرداز آن به منجلا ب تئوری

به تحلیل نهایی توصل جست و نقش روبنای اجتماعی، قدرت سیاسی و نقش حزب طبقه کارگر را در دوران ساختمان سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا نادیده گرفت. بویژه اینکه استقرار سوسیالیسم به زمان و مبارزه طبقاتی نیاز دارد.

اما در این تردیدی نیست که پرولتاریا پس از کسب قدرت سیاسی می‌باید دست به انقلاب اقتصادی بزند و تغییر مناسبات کهنه را عملی سازد، وگرنه شکست انقلاب اجتناب‌ناپذیر می‌شود. معهذاً از اینجا نمی‌شود باین نتیجه رسید که اقتصاد سوسیالیستی و مناسبات تولیدی نوین، در فردای کسب قدرت سیاسی، طی این فرمان و آن برنامه، بدون ادامه مبارزه طبقاتی و بدون توجه به عامل زمان و مکان امکان‌پذیر است. چرا که در اینجا مبارزه بین طبقه کارگر پیروزمند و سرمایه داری مغلوب، اما امیدوار به احیای قدرت که توسط بورژوازی جهانی حمایت می‌شود، مطرح است. همچنین یک مبارزه سیاسی بر سر رهبری جامعه است. انقلاب اقتصادی - بعد از کسب قدرت سیاسی هم - جز از طریق دامن زدن به یک مبارزه آشکار طبقاتی که توسط طبقه کارگر رهبری می‌شود، غیرممکن است و ابعاد بی‌نهایت دمکراتیک و روابط انسانی را هم در همین حضور توده‌های طبقه و مردم در صحنه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و تداوم انقلاب در تمامی عرصه‌ها، باید جستجو کرد، دید و مورد سنجش قرار داد.

مثلاً این دیدگاه‌ها علی‌رغم اینکه می‌خواهند خود را مخالف بوروکراسی حاکم بر شوروی و خویشتن را مخالف استالین قلمداد کنند، اما حداقل در نفی مبارزه طبقاتی و ملزومات دوران گذار با بوروکراسی شوروی هم‌نظر در می‌آیند. اگر رهبری شوروی در اواخر دوران استالین و تمام دوره خروشچف و بعد از آن، با فرض اینکه سوسیالیسم در شوروی در تمامی عرصه‌ها پیاده شده و جامعه دارد به فاز بالایی سوسیالیسم - یعنی کمونیسم - گذار می‌کند! از اینجا به از بین رفتن طبقات در شوروی و نفی مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا رسیدند و حضور مداوم توده‌های طبقه کارگر و مردم در صحنه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را تحت این عنوان که دیگر طبقات وجود ندارد، «طبقات از بین رفته است» و مبارزه طبقاتی هم لازم نیست. نفی کردند دولت «غیر طبقاتی» «عموم خلقی» و

رشد نیروهای مولده در غلظت. (همانطور که این دو جریان فکری علیرغم مواضع متضاد در خیلی از مسایل بین‌المللی و از جمله شوروی در این مورد هم‌نظر از آب در می‌آیند. (اشاره به توده، اکثریت و حزب کمونیست کارگری) و برای انجام انقلاب در انتظار پایان یافتن دوران عقب ماندگی اقتصادی بنشینند و سرانجام، شرط هر انقلاب پیروزمند سیاسی را در پیروزی توأمان تحولات زیربنایی جستجو کند و ناتوانی در حل آنها با عقب ماندگی جامعه پیوند بزند. همانگونه که با این استدلال انقلاب اکتبر را زودرس ارزیابی می‌کنند و در نهایت به این نتیجه می‌رسند که انقلاب سیاسی را باید تا رسیدن به حداکثر توسعه اقتصادی و ترقی کنار گذاشت و به فرمهای اقتصادی جامعه بورژوایی تن داد. در حالیکه در مارکسیسم بحث این است که نخستین گام انقلاب کارگری ارتقای پرولتاریا به مقام طبقه حاکم و بدست آوردن دمکراسی است تا طبقه کارگر از سیادت سیاسی خود استفاده کرده، قدم به قدم تمام سرمایه را از چنگ بورژوازی بیرون بکشد، کلیه وسایل تولید را در دست دولت - یعنی پرولتاریا که بصورت طبقه حاکم متشکل شده - متمرکز سازد و به تولید بر اساس مشخصات سوسیالیستی سر و سامان دهد تا به آن حدی که کلیه تفاوتها و مناسبات ناشی از آن از بین رفته باشد.

خوب! برای هر مارکسیستی که نه در آسمانها که در زمین سیر می‌کند، روشن است که پیشروی در این سمت از درون دریایی از مبارزه طبقاتی می‌گذرد. طبقه کارگر در این مسیر با مقاومت ارتجاع مغلوب و سرنگون شده و بورژوازی جهانی روبرو می‌شود. در این مسیر هرگز یک خط مستقیم بدون زیگرآگها، بدون فرمها، بدون شکستها و پیروزیها وجود ندارد.

گذشته از آن نتیجه قطعی پیروزی کی بر کی حتی در همین دوران، یعنی دوره گذار و دیکتاتوری پرولتاریا، بطور دقیق معلوم نیست. در این دوره بویژه نقش حزب و عنصر آگاهی از اهمیتی بیش از مسایل اقتصادی و زیربنایی برخوردار می‌شود. درجه آگاهی طبقه کارگر، هشیاری پیشروان این طبقه در این دوران کم و بیش طولانی و در رابطه دیالکتیکی و تأثیر متقابل زیربنا و روبنا نقش اساسی بازی می‌کند. هرچند که در تحلیل نهایی ضروریات اقتصادی نقش تعیین کننده دارند، اما نمی‌توان برای تحلیل واقعیتهای مشخص

برگزیده هبانی سیاسی - جراحیهای «شورای کار»

این مقاله در واقع دو بخش از سندی است که رفقای «شورای کار» در شهریور ماه ۱۳۷۲ (سپتامبر ۱۹۹۵) به تصویب رسانده‌اند. کل این سند شامل تزهایی پیرامون حاکمیت جمهوری اسلامی، انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷، دولت و انقلاب در ایران، نیروهای اپوزیسیون، بازتاب موقعیت کنونی در چپ ایران، بیانی پلاتفرم ائتلاف شورای کار و اصول پیشنهادی این رفقا برای تشکیل بلوک ائتلافی چپ‌کارگری می‌باشد. اخیراً رفقای «شورای کار» ضمن اعلام تمایل خود برای شرکت در پروسه اتحاد و نویسازی و مباحثی که در جریان آن هستیم، بخشی از مواضع خود را در اختیار ما گذاشته‌اند تا در بولتن چاپ شود. تهیه متن کامل این تزه‌ها از طریق آدرس‌های علنی «شورای کار» امکان‌پذیر است.

S.K. آلمان

Postfach 101204

60012 Frankfurt A.M.

S.K.

Box 1455

171 28 Solna

سوئد

صندوق رأی با نظارت امپریالیسم و ناظرین «بی‌طرف» و... تکلیف خود را یکسره ساخته و به مثابه نیروی کمکی بورژوازی و وظیفه‌مند در آرایش چهره‌ی این طبقه و مأمور برای آلودن سیمای انسانی و سرشار از هومانیزم طبقه کارگر، و برای زشت نشان دادن ارزشهای انقلابی و اهداف انقلاب پرولتاریایی که در مرکزی‌ترین کانون آن، بنای جهانی آزاد از استثمار فرد از فرد، خالی از جنگ، فقر، ستم، نابرابری، و تحقق سعادت و آزادی واقعی انسان قرار دارد، می‌باشد.

ب- ولی این سرنوشت تلخ و بدفرجام، سرانجام همه‌ی چپ ایران که تاریخ این کشور، گواه سیمای انسانی و انقلابی وی می‌باشد، نیست. بدون نیاز به اثبات، در تاریخ یکصدساله اخیر، یعنی از مقطع تولد این نیرو، هر آنچه که مترقی و هر آنچه انسانی و در مسیر آزادی انسان بوده، با کار و پیکار و اندیشه چپ انقلابی بوجود آمده است. امروزه شاهد آنیم که بخشی از چپ با حفظ سنن انقلابی و با فرارویی، در این مقطع با اتخاذ جایگاه طبقاتی کارگری، سمت و سوی پرولتری گرفته است.

«شورای کار»، برآمده از گرایش کارگری- کمونیستی جنبش چپ انقلابی، با نقد پوپولیسم، در بستر مبارزه طبقاتی و بر اساس بینش پرولتری، با عزم سمت‌گیری و پیوستن به جنبش کارگری با به عرصه پیکار طبقاتی گذارد. گرایش‌ها و عناصری از جنبش چپ انقلابی در این برهه تاریخی و سرنوشت‌ساز، با درک وظیفه انقلابی خود، که همانا شرکت در سازماندهی جنبش مستقل کارگری و حضور پیش‌تازانه در مبارزه طبقاتی پرولتاریاست، نیز در حال سازمانیابی‌اند. از جمله در مجموع، نمود چنین گرایشی - علی‌رغم وجود برخی کاستی‌ها، ابهامات و ناروشنی‌ها که فعلاً در اینجا از

موقعیت کنونی و بازتاب آن در چپ ایران

پیروزی انقلاب کارگری تنها امکان برون‌رفت از شرایط غیرقابل تحمل کنونی را میسر می‌سازد.

پیروزی انقلاب کارگری چگونه قابل دسترسی و وظیفه‌ما کدام است؟

حاکمیت در بحران نابودی به سر می‌برد. جامعه چون بشکه باروتی هر آن امکان انفجار دارد.

این واقعیت آشکارتر از روز، علت تب و تاب‌های سیاسی در میان کلیه‌ی نیروهای سیاسی- طبقاتی امروز ایران می‌باشد. در موقعیت کنونی مبارزه طبقاتی، «چپ» باید

تکلیف خود را روشن کند. دوران «چپ» بطورکلی بودن، بنا بلوک‌بندی و پولاریزه شدن عمیق جامعه به پایان رسیده است. اگر در دوران‌های گذشته، چپ بر اساس اعتقاد و آرمانهای مترقی و تعهد به پیکار برای مسایل عمومی و در پاسخ به خواست‌های عمومی «خلق» یا مردم، در فضای تکامل‌نیافته‌ی قطب‌بندی طبقاتی، می‌توانست حیات و حتی حیات بالنده‌ای داشته باشد، امروز دیگر کمترین فضای تنفسی برای چنین «چپ» عامی، وجود خارجی ندارد.

الف- گرایشی از این چپ، در سالهای اخیر، متأثر از اتوریته مبارزه طبقاتی، و فروپاشی بلوک شوروی سابق، به مشکل بی‌هویتی (در معنای خاص آن) پایان داده و با نفی این حقیقت که آینده جامعه بوسیله طبقه کارگر و سوسیالیسم تضمین می‌گردد، با نفی انقلاب کارگری، با نفی مارکسیسم- لنینیسم، خود را به مثابه گروه‌ها و دستجات حاشیه‌ای و غیراصلی جامعه بورژوازی ایران، هویت مسلکی- برنام‌های بخشیده‌اند. عناوینی همچون «چپ» جارجی «جامعه مدنی» و «جامعه رفاه»، «چپ دموکرات»، «چپ نو»، «چپ» معتقد به «دیالوگ» با دژخیمان غالب و مغلوب، «چپ» معتقد به

آنها چشم می‌پوشیم - در آخرین مصوبه مجمع «اتحاد نیروهای چپ کارگری» مشاهده می‌شود. سازماندهی بلوک چپ کارگری، که سازمانیافته از ائتلاف نیروهای این گرایش است. نخستین و ضروری‌ترین وظیفه‌ای است که پیش روی این بخش از چپ قرار دارد. ما به سهم خویش با ارائه پلاتفرم بلوک ائتلافی چپ کارگری، در این راستا می‌کوشیم.

ج- علاوه بر این دو گرایش در چپ، نیروی سومی موجود است که متوجه تحولات بنیادین در کیفیات سطح تکاملی ارتقاء یافته مبارزه طبقاتی نگردیده و کماکان با بینش و برنامه قبلی، در وضعیت بکلی تغییر یافته امروز، بسر می‌برد.

ما باید شایسته عنوان خود و سنن انقلابی چپ تاریخمان باشیم. تداوم آرمان دیروزیمان در امروز تنها یک راه تحقق دارد، پذیرش هویت و وظیفه نوین، یعنی پیوستن به جنبش پرولتاریا و خاتمه دادن به حیات بدون تکیه‌گاه اجتماعی- طبقاتی دیروز و امروز. اگر سطح تکامل دیروزین مبارزه طبقاتی جایگاه و حقانیتی برای ما می‌گشود، صفت بندگی طبقاتی در امروز و الزامات و نیازهای امروزین پیکار طبقاتی پرولتاریا، حضور انتزاعی یا «مستقل» ما را محکوم می‌کند. چپ، امروز فقط می‌تواند یا کارگری باشد یا بورژوازی. آرایشتن قبیحان جنگ امروزین طبقات، موضوع سومی را بر نمی‌تابد. ما از این رفقا انتظار داریم که به سمت کارگران و برای سازماندهی بلوک چپ کارگری گام بردارند.

مبانی پلاتفرم ائتلاف شورای کار

طبقه کارگر ایران در شرایط کنونی، فاقد تشکل طبقاتی و سیاسی مستقل خویش است. عناصر پیشرو کارگری تا کنون نتوانسته‌اند به اتحادی سراسری دست یابند. خودآگاهی طبقاتی کارگران در سطح نازلی قرار دارد. و رسوخ و گسترش این حقیقت که رابطه‌ی طبقه کارگر با طبقه بورژوازی رابطه‌ی دو دشمن آشتی‌ناپذیر است، از دامنه بسیار محدودی برخوردار می‌باشد. این حقیقت عیان، بطور کامل درک نشده است و کلیه سیه‌روزی‌ها و فلاکت زندگی کارگران، ناشی از بهره‌کشی و چپاول دسترنج، و نیروی کار این طبقه بوسیله بورژوازی بوده است و ستمگری و سرکوبگری دولت حاکم چه در لباس سلطنت، چه در

پوشش «ولایت فقیه»، چه در آرایش «دموکراسی پارلمانی» یا در هر شکل دیگری، تا زمانی که بوسیله انقلاب کارگران تسخیر نگردد، چیز دیگری جز ارکان سرکوبگری و دیکتاتوری بورژوازی نخواهد بود. بدون تعمیق خودآگاهی طبقاتی کارگران و زحمتکشان شهر و روستا، بدون درک دشمنی آشتی‌ناپذیر با بورژوازی، بدون شناخت از ماهیت این طبقه، بدون تشکل مستقل پرولتاریا، بر پایه‌ی شروط نامبرده شده، هیچ تحولی، تأکید می‌کنیم، هیچ تحولی صورت نخواهد پذیرفت. کلیه‌ی جنب و جوش‌های پرهیاهو و پرتب و تاب، انتشار صدها ماهنامه و نشریه و کتاب، مسافرت‌ها، سخنرانی‌ها و میزگردها و تشکیل پی در پی گروه و دسته و جبهه‌سازها و رفت و آمدها به ستادها و مراکز قدرت‌های جهانی، برگزاری صدها سمینار، کنفرانس، کنگره، از قبیل «جبهه نجات»، «ایران در سال دوهزار»، «کنفرانس ملی»، «نشست‌های هامبورگ»، «آشتی ملی»، مصاحبه‌های «رادیو ۲۴ساعته»، «دیالوگ‌ها» و فراخوانهایی از این دست، همه و همه به تمامی، به این منظور انجام می‌گیرند که اینان با شم طبقاتی خود دریافته‌اند که حاکمیت در بحران سرنگونی گرفتار است. گروهی از اینان با تمامی توان می‌کوشند تا منابع چنین زحندادی گردند و گروهی دیگر، در این تدارکند تا در صورت بروز توفان انقلاب، بر امواج آن سوار شده و با مهار قدرت و توان تجربی انرژی آن، انقلاب را به سمت منافع خود سوق دهند و منافع وارد آمدن ضربه بز پیکر نظم موجود گردند. در چنین شرایطی چپ کارگری باید:

۱- به پایه طبقاتی خود پیوند یابد. بدون چنین پیوند و در هم آمیختگی با جنبش کارگری در این کارزار بزرگ، چپ با هر وزن و وسعت تشکیلاتی نمی‌تواند نقش مؤثری در جنگ سرنوشت‌ساز طبقاتی داشته باشد. اگرچه گرایش چپ کارگری، رزمنده‌ترین و جانبازترین پیکارگران این جنگ سرنوشت‌ساز می‌باشد، ولی اساساً عرصه‌ی اصلی و وظیفه مقدم این نیرو، تجهیز کارگران به آگاهی از منافع طبقاتی‌شان و شرکت در سازماندهی و آرایش دادن و منظم ساختن صفوف کارگران، در اردوی کار، زیر پرچم و اهداف کارگران و انقلاب کارگری است.

۲- با پیوستن و حضور در میان کارگران، تماس با عناصر پیشرو این طبقه و تلاش در سازماندهی سراسری پیشروان کارگری، به پراکندگی و انفرادی این بخش کلیدی طبقه

کارگران سازمانیافته در سازمان مستقل و طبقاتی خویش، وظیفه‌ای است که از این ضرورت برمی‌خیزد.

۴- سازماندهی پیکار بی‌امان و بدون تزلزل، علیه آن بخش از بورژوازی (بورژوازی پیرامونی حاکمیت و ضمام آن) که با تمامی خیانت‌پیشگی، در این تلاش است تا در برابر جنبش بایستد، از جمله وظایف بنیادین بلوک چپ کارگری است. این بخش از بورژوازی می‌کوشد تا با وعده و فریبکاری، کارگران را به تمکین شرایط برده‌وار راضی نماید و با زاری و التماس از حاکمان، خواهان آنست که در کاربرد دستگاہهای سرکوب و خفقان، ظرافت به خرج داده و دوراندیشی نشان دهند.

خطایه‌های فریبکارانه و ملت‌مسانه‌ی اینان، در پیشگاه حکومتیان را، باید افشاء نمود. و در بین توده‌ها، این حقیقت را که کل این جماعت از وحشت انقلاب‌پس‌تردید، تن به هر نوع خیانت و رزالتی خواهند داد، باید که آشکار و مسلم ساخت. بدون دفع خطر و افشای ریاکاری اینان، صحتی از انقلاب نمی‌تواند در میان باشد. بلوک چپ کارگری، وظیفه‌مند است، کارگران و زحمتکشان و سازمانهای توده‌ای و سیاسی‌شان را با روح استوار و بی‌تزلزل دشمنی آشتی‌ناپذیر با این دشمنان تربیت نمایند. باید برای کارگران و سازمانهای کارگری و بویژه باتوجه بیشتر در میان توده‌های زحمتکش غیرپرولتری، مسبرهن ساخت که اینان آن‌روی سکه‌ی رنگ و روباخته‌ی حکومت «ولی‌فقیه» اند. باید که ماهیت بلبل‌رسانی و سالوسنی این «آفازده‌های» ریاکار را که از سوی درباب «دموکراسی»، «انتخابات آزاد»، «حکومت قانون» و... پزحرفی می‌کنند و از سوی دیگر می‌کوشند رژیم را به سر عقل آورده، تا با پذیرش «کارشناسی» و «کاردانی» اینان، حکومت را برای «بهره‌وری» و «نجات اقتصاد» و «میهن» در برابر «شورش‌های کور» در جامعه، بیمه نمایند، و بردگی ستمبران را ابدی سازند، افشاء ساخت. باید روشن ساخت و اثبات نمود که ثناخوانی بی‌مقدار امروزین اینان درباره‌ی مقولاتی همچون آزادی و دموکراسی، چیزی جز تلاش برای برقراری و تداوم دیکتاتوری سرمایه‌علیه کارگران و زحمتکشان در آینده نیست.

۵- مبارزه بی‌گذشت علیه فراریان و پیوستگان به بورژوازی یعنی آن بخش از نیروهایی که روزی خود را در طیف چپ جای داده بودند، از اهمیت بسزایی برخوردار است. این

کارگر، پایان دهد. همزمان با تلاش برای پیشبرد وظیفه فوق، مبارزه برای تشکیل سازمان‌های توده‌ای کارگران، زحمتکشان، بیکاران، محلات فقیرنشین حواشی شهرها و تهی‌دستان روستایی، از جمله وظایف مبرم این نیرو می‌باشد.

۳- جمهوری اسلامی، دستگاه فرمانروایی طبقه حاکمه ایران یعنی بورژوازی با شکل حکومتی ولایت فقیه است.

هدف کارگران و زحمتکشان سرنگونی انقلابی و قهرآمیز این رژیم می‌باشد. برای دموکراسی و برپایی حکومت کارگری، ارگانهای قهری انقلابی، کمیته‌های جنگ کمونیا و شوراهای کارگری و زحمتکشان، قهر ضدانقلابی و سازمانهای نظامی و سرکوبگر رژیم را درهم خواهند شکست و حاکمیت را سرنگون می‌سازند.

حاکمیت بورژوازی، برخلاف تبلیغات فریبکارانه‌ی مدعیان «انتخابات آزاد»، بدون مقاومت، به واگذاری قدرت سیاسی تن نخواهند داد. حاکمیتی که علاوه بر منافع اقتصادی و اجتماعی - که وظیفه مسلم خویش را دفاع از آن می‌داند - یک سازمان ایدئولوژیک نیز می‌باشد، قشر انبوه روحانیت و دیگر خدمه‌های ریز و درشت دستگاه دینی، و ارگانهای رنگارنگ سرکوبگر، جاسوسان و مزدوران و بدنه‌ی اجتماعی آن، که هویت بارزشان، اعتقاد به ایدئولوژی اسلامی و وفاداری به ولی‌فقیه، مرجعیت و امامت و غیره است، هرگز بدون نبرد و شکست قطعی، جز در نبردی سخت و خونین تسلیم نخواهند شد. دستگاه حکومتی که مسئول دهشتبارترین جنایات‌های تاریخ، اعمال سنگین‌ترین ستم‌ها، تحمیل فقر، گرسنگی، آوارگی، ویرانی، جنگ، کشتار و... بر اکثریت مطلق مردم است، و تنها در یک مورد، مسئول قتل‌عام هزاران تن از مبارزین و آزادیخواهان در زندانهای خویش است، چگونه بر اساس تبلیغات مدعیان برگزاری «انتخابات آزاد» بگونه‌ای مسالمت‌آمیز، خویش را تسلیم کارگران و توده‌های به جان آمده خواهد کرد؟!!

این حکومت با تمامی نیرو و به کمک سپاه و ارتش‌اش، همانگونه که تا کنون تا آخرین نفس برای بقا خویش جنایت آفریده، مقاومت خواهد کرد. وظیفه چپ کارگری، سازماندهی مبارزه برای سرنگونی قهری این حکومت در تمامی جبهه‌های سیاسی و نظامی است. سازماندهی کارگران و رهبری مبارزه برای سرنگونی رژیم بوسیله

کارگری و نادیده گرفتن دموکراسی اقتصادی و با خلاصه نمودن دموکراسی در بعد سیاسی آن، با پرگویی در خصوص آزادی بیان و احزاب، صندوق رأی و پارلمان بورژوازی، خواه و ناخواه تداوم حکومت بورژوازی و اسارت کارگران را تبلیغ می‌کنند.

وظیفه اتحاد چپ کارگری، پلمیک افشاگرانه با پیش‌برندگان و طرفداران این گرایش بوده و نیز اثبات این حقیقت که تنها بلوک طبقاتی کارگران است که راهکشی انقلاب و قادر به تأمین و تضمین دموکراسی و دستیابی به خواسته‌ها و اهداف انقلاب می‌باشد.

بقیه از صفحه ۲۷

بررسی مسایل جنبش کمونیستی

بعبارت صحیحتر بوروکراسی جدا از مردم و فاسد را حاکم بر مقدرات مردم کردند و به سیاست‌زدایی در بین طبقه و توده‌ها و حتی در بین میلیونها عضو حزب دامن زدند و ... متأسفانه این "تئوریسین" های ما از همان اول با طرحهای اتویستی خود وجود طبقات، مقاومت آنها و ضرورت مبارزه طبقاتی را برای تحقق سوسیالیسم تاگذار به فاز بالایی و زوال دولت و ... نفی می‌کنند.

از این دوستان باید پرسید بفرض پیروزی در فردای کسب قدرت سیاسی، پیرامون مسایل دهقانی با میلیونها دهقان متوسط الحال، خرده‌پا، خرده‌بورژوازی و ... چه خواهید کرد؟ با کیغیت مبارزه طبقاتی روزها و ماهها و سالهایی که تکلیف آنها نه رهبران بلکه جریان خود انقلاب، قبل از پیروزی و در خلال پیروزی تعیین کرده، چه خواهید کرد؟ با میلیونها خرده‌پا، با فرهنگ و سنتهای هزاران ساله، با مسایل مختلف ملی، قومی، زبانی و ... چه خواهید کرد؟ آیا می‌خواهید یک شبه یا طی چند سال، با یک فرمان همه آنها را به دیار عدم فرستاده و مناسبات خالص و ایده‌آل سوسیالیستی را برقرار کنید؟

چیزی که حتی در پیشرفته‌ترین جوامع غربی هم بدون زوران سخنی از مبارزه طبقاتی و رهبری صحیح این مبارزه، پیاده شدن آن به یک ضربت شمشیر! خواب و خیالی بیش نیست در حالیکه نه با طرح ایدآلها و نه با فراموشی صحنه مبارزه طبقاتی و شرایط عینی برخاسته از آن نیات حسنه

رسماً به دشمنان کارگران پیوسته، از آنجا که به عنوان کارگزاران، وظیفه‌مندند تا مأمور و عامل مشخص نفی ارزشهای کارگری و لگدمال نمودن حقانیت مبارزه پرولتاریا و کمونیسم باشند، در تصاویری که از گذشته‌ی تاریخ بشری و ایران ارائه می‌دهند و می‌کشند تا چهره‌ی خوفناکی از پرولتاریا و کمونیستها و انقلابیون جنبش کارگری نشان دهند. اینان درصددند تا خود به عنوان «گواهان»، مستدل سازند که چپ انقلابی و پیکار پرولتاریا، سرمنشاء همه‌ی شکست‌ها و فلاکت‌ها بوده است. مجموعه‌ی ادبیات امروزیشان سرشار از پرده‌افکندن بر جنایات سرمایه‌داری، و وظیفه‌مند ایجاد تردید و بدبینی در جنبش انقلابی، و نفوذ دادن چهره‌ها، عناصر و عوامل بورژوازی در صفوف کارگران و زحمتکشان می‌باشد. کاری که به سادگی از عهده‌ی چهره‌های رسوایی همچون خاندان پهلوی، تیمسارهای رنگارنگ از قبیل جلال خلق عرب - تیمسار سید احمد مدنی - «آقازاده» حسن شیرعتمداری، «لیبرال» های سزسپرده و شریک دیروزین حاکمیت - «نهضت آزادی»، بقایای جبهه ملی و ... ساخته نیست.

۶- سلطنت‌طلبان و «سازمان مجاهدین خلق ایران» و به اصطلاح شورای ملی، مقاومتش، این دو جریان ضدانقلابی و فاشیست‌مآب، هریک به نوبه‌ی خود در این تلاشند که با سرنگونی جمهوری اسلامی، قدرت خویش را بر جامعه حاکم سازند. چپ کارگری، وظیفه دارد که تلاشهای این باندهای شیاه را در نطفه عقیم گذارد.

۷- جبهه دموکراسی، مجموعه‌ی واقعیت‌های مبارزه در ایران و نوع و منشأ و خاستگاه انواع ستمگری‌های حاکمیت و عوامل و عللی که باعث خیزش و انقلاب کارگران و زحمتکشان در جامعه ایران هستند، انتظارات و مطالباتی که توده‌ی انقلابی، با سرنگونی جمهوری اسلامی خواهان دستیابی و تحقق آنهایند، در مجموع مقولاتی نیستند که به وسیله یک جبهه «فراطبقاتی» قابل دسترسی و دستیابی باشند. نیروهای معتقد به «استقرار دموکراسی» از طریق این جبهه با پلاتفرم دموکراتیک خویش، پنهان می‌کنند که دموکراسی خود شکل معینی از دولت است و اگر متکی به سازمان کارگران انقلابی مسلح و دولت کارگری نباشد، دموکراسی مفروضشان، چیزی جز ارگان طبقه دیگر جامعه، یعنی بورژوازی یا همان طبقه مسلط اقتصادی نخواهد بود. باورداران به جبهه دموکراسی با نفی انقلاب

بقیه از صفحه ۲۱

سازماندهی برای اشاعه ایدئولوژی سوسیالیستی

قبول آگاهانه نظام سوسیالیستی به مثابه نظامی که باید جایگزین استقرار سرمایه‌داری شود و (۳) شناخت کلی از چگونگی استقرار نظم سوسیالیستی یعنی تشخیص و قبول ایدئولوژی عملی سوسیالیستی یا تئوری انقلابی.

ر. افشار

برگرفته از «جهان‌نو» ارگان فعالین سچفخا در خارج کشور، شماره اول،

مهر ۱۳۶۵

بقیه از صفحه قبل

بررسی مسایل جنبش کمونیستی

قابل پیاده شدن است. راهی که برای نیروی فعال مبارزه طبقاتی، بویژه حزب رهبری کننده طبقه کارگر، باقی می ماند درک این مبارزه طبقاتی در دوران گذار، تشدید آن و بردن آن به تمامی عرصه‌هایی است که در حال تحولند و می‌باید متحول شوند، منتها توأم با آنچنان آزادی و دموکراسی‌ای برای طبقه کارگر و توده‌های مردم که بدون قید و شرط علیه محدودکنندگان این آزادی و آنهایی که خواهان بازگشت ارتجاع هستند، آگاهانه عمل کنند. راه یا این است و یانفی ملزومات دوران گذار و نفی مبارزه طبقاتی و در نتیجه سازماندهی بوروکراسی تحت عنوان دولت عموم خلق، و غیره، سیاست‌زدایی در میان طبقه و توده، حاکم گرداندن دوران رکود و سرکوب و... و در یک کلام احیای مجدد سرمایه‌داری، راه‌میانه‌ای وجود ندارد.

چنین به نظر می‌رسد که سوسیالیسم اینها یک سوسیالیسم ایدئالیزه بیش نیست. اینها راه حلهای مشخص را که باید پاسخگوی مسایل مشخص باشند. فراموش کرده و فکر می‌کنند همین فردای انقلاب و کسب قدرت سیاسی، سیستم شسته‌رفته‌ای از مناسبات فاز بالایی سوسیالیسم - با تمام مشخصات و محسنات خود - بسان میوه رسیده‌ای بدامان‌شان خواهد افتاد. زحمت مبارزه طبقاتی این دوره و مصایب و مشکلات و امکان‌خطاها و اشتباهات آنرا نمی‌خواهند بفهمند. اینها دورنمای کلی و تصویر ایدآل از سوسیالیسم را که طی سالها تلاش و کوشش بعد از انقلاب باید متحقق شود - و در این دوره هم مبارزه طبقاتی جریان دارد و شامل دهها و صدها رفرم، پیشروی، عقب‌نشینی، نبرد در صحنه اقتصاد، سیاست، ایدئولوژی، فرهنگ و

به پیش بولتن مباحثات نیروهای مختلف طیف اقلیت فدایی است.

مقالاتی که برای بولتن ارسال می‌شوند باید دارای امضا و تاریخ باشند.

مقالات حتی‌المقدور باید تایپ شده باشند. اگر از نرم‌افزارهای کامپیوتری: «واژه‌نگار، الکاتب، سیستم ۸، ویندوز فارسی نسخه صابریان، ویندوز فارسی نسخه نگارستان، ویندوز فارسی نسخه سینا، یونیورسال ورد (Universal Word) و یا الکاتب فارسی و یا سیستم فارسی ۷/۱ مکتبتاش، برای تایپ مقالات استفاده می‌کنید، می‌توانید یک کپی از فایل محتوی مقاله را برای ما ارسال کنید. در غیر اینصورت مقالات را روی کساغذ A4 و در سسطور ۱۱ سانتی و بسا اندازه معمولی (۱۲پوینت) تایپ کرده و برای ما ارسال کنید.

چنانچه امکان تایپ مقالات وجود ندارد، مقالات خود را با خط خوانا روی کاغذ خط‌دار و با فاصله مناسب بنویسید و برای ما ارسال کنید.

تماس با کمیته هماهنگی منتخب نشست از طریق آدرسها و شماره فاکس زیر میسر است.

فاکس: ۹۲۰۳۴۰ - ۴۰۰ (۰) - ۴۶ (۲)

آدرس: سوئد

Fedayi

Box 19099

S-200 73 Malmö / Sweden

آلمان

Fedayi

Postlagerkarte nr> 100965c

37030 Göttingen / Germany

هنر و ... می‌شود؛ بهیچوجه هم از طریق یک خط مستقیم پیش نمی‌رود و دارای زیگزاگها و فراز و نشیب‌ها است - بجای وضعیت مشخصی می‌گیرند که طبقه کارگر برای رسیدن به خواسته‌های خود، وارد صحنه مبارزه طبقاتی بسیار وسیع و بغرنجی می‌شود

در هر حال، از اینگونه تحلیلها شکست انقلاب شوروی را نتیجه گرفتن، به یک سوسیالیسم اتوپایی منجر می‌شود. تبلیغ سوسیالیسم اتوپایی، نوعی خلع سلاح طبقه کارگر و جلوگیری از آمادگی وی برای شرکت عملی در صحنه مبارزه طبقاتی علیه سرمایه و تبعات آن است. چنین ایده‌هایی برای طبقه کارگر ارزش عملی نداشته و فقط بدرد سوسیالیسم کتابخانه‌ای و سوسیالیسم درویش‌مابانه می‌خورد.

اداره دارد